

«تفسیر موضوعی قرآن کریم»

استاد: مصطفی فروتن تنها

آخرین ویرایش: فروردین ۹۴

Foroutan.blog.ir

فهرست مطالب

۲	اول: مہجوریت قرآن
۸	دوم: بہشت
۱۷	سوم: جہنم
۲۳	چہارم: خانوادہ و ازدواج
۳۱	پنجم: حجاب

اول: مهجوریت قرآن

بعید است که در منزل ما قرآن وجود نداشته باشد اما غالباً در طول سال، کمتر به آن سر می‌زنیم یا اصلاً کاری به آن نداریم! لایه‌ای از گرد و خاک روی آن نشسته و دست‌نخورده باقی مانده است. قرآن در آیه‌ای از مهجوریت خود و شکایت پیامبر (ص) از این وضعیت سخن به میان آورده است.

«وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا» (فرقان / ۲۰): و پیامبر [خدا] گفت: «پروردگارا، قوم من این قرآن را رها کردند.»

مهجوریت به معنای بی‌توجهی یا کم‌توجهی یا توجه نادرست و غیرعمیق به قرآن است. وضعیت قرآن در جامعه امروز ما تا حدی به همین شکل است. استفاده‌ها از قرآن به کاربردهای ظاهری و نمادین محدود شده است. ما معمولاً قرآن را سر سفره هفت سین، سفره عقد، و در آغاز سفر می‌بینیم. در این چند مورد، بعید است حتی قرآن را ورق بزنیم. تا صدای قرآن بلند می‌شود همه به دنبال این هستند که چه کسی از دنیا رفته است در حالی که قرآن، بیشتر برای زنده‌هاست تا مرده‌ها. با قرآن، استخاره^۱ می‌کنیم و تابلوهای و ان یکاد، گرداگرد ما را فراگرفته‌اند. اگر بخواهیم خیلی به قرآن بها دهیم، آن را در ابتدای جلسات قرائت می‌کنیم یا برای مرده‌هایمان و در قبرستان‌ها و جلسات ختم، کمی آن را تلاوت می‌کنیم. جلسات قرائت قرآن خانگی نیز اکثراً فقط به تلاوت آیات می‌پردازند.

هم اکنون اگر به وضع بسیاری از کشورهای اسلامی نظر بیفکنیم می‌بینیم قرآن در میان آنها به صورت یک کتاب تشریفاتی درآمده است. تنها الفاظش را با صدای جالب از دستگاههای فرستنده پخش می‌کنند، و جای آن در کاشی کاریهای مساجد به عنوان هنر معماری است، برای افتتاح خانه نو، و یا حفظ مسافر، و شفای بیماران، و حداکثر برای تلاوت به عنوان ثواب از آن استفاده می‌کنند.

اما آیا قرآن برای این نازل شده که فقط چنین استفاده‌هایی از آن داشته باشیم؟!

بالاترین کاربرد و مهم‌ترین زمانی که جامعه ما رو به قرآن می‌آورد ماه رمضان است. این مسأله گرچه مفید است اما چند نگرانی در این زمینه وجود دارد:

الف) اکثر جامعه فقط به قرائت قرآن می‌پردازند و عده کمی به ترجمه و عده کمتری به تفسیر و تدبر و به همین ترتیب، عده بسیار کمتری به دنبال عمل به آیات قرآن هستند.

ب) پس از ماه رمضان، دوباره وضعیت قرآن به شکل قبل از این ماه برمی‌گردد و این یعنی ما به اشتباه فکر می‌کنیم قرآن فقط مربوط به ماه رمضان است.

دروس آموزشی قرآن و تفسیر نیز یکی از موارد توجه عمیق ما به قرآن است اما در این مورد نیز نکاتی وجود دارد:

الف) اجباری بودن این دروس، ترس از نمره و امتحان و حضور و غیاب، از تاثیرگذاری آن می‌کاهد.

ب) این دروس نه به تمام قرآن می‌پردازند نه همه مردم می‌توانند از آن استفاده کنند.

^۱ استخاره محدودیت دارد و در هنگام تردید اگر شخص نتواند با عقل خود خیر و شرّ کارها را بازشناسد و دین نیز بیانی نداشته باشد کاربرد دارد، از این رو در انجام دادن واجبات و ترک محرمات و در مواردی که عقل حکم قاطع و روشنی در مورد خیر و شرّ فعلی داشته باشد یا جایی که بتوان با مشورت دیگران خیر را از شرّ بازشناخت جای استخاره نیست.

(ج) طرز ارائه و محتوای برخی از این دروس، خسته‌کننده و غیرجذاب است.

بنابراین مشاهده می‌کنیم که مهجوریت قرآن به شکل عمیقی در جامعه ما نیز وجود دارد و باید درصدد رفع آن باشیم. توجه بیش از حد به مسائل معمایی بی‌فایده از جمله: تعداد آیات قرآن، بزرگترین کلمه قرآن، سوره بدون کسره، کلمه وسط قرآن و... بدون توجه به عمق معانی قرآن و تلاش برای عمل به آن، چه سودی دارد؟!

برخی موانع انس با قرآن

انس با قرآن به معنای خوگرفتن، همدمی، دوستی، آرام گرفتن و رفاقت با قرآن است. انس با قرآن، غبار غفلت را از دل انسان می‌زداید و زمینه‌های گناه را در فرد و جامعه از بین می‌برد. اگر جوان مومن قرآن تلاوت کند، کلام خدا با گوشت و خونس آمیخته می‌گردد. البته این به معنای اکتفا کردن به تلاوت ظاهری نیست. بلکه تفکر در معانی آیات قرآن نیز اهمیت دارد. در این میان، موانعی بر سر راه انس با قرآن وجود دارد که از این قرارند:

۱) **تنبلی:** این تنبلی، گاه از سر عدم احساس وظیفه است و گاه به بهانه مشغله‌های زندگی معاصر. باعث تاسف

است که حتی بسیاری از باسوادهای ما نیز از قرائت قرآن، یعنی کتاب آسمانی دین خودشان، ناتوان هستند.

۲) **بی‌انگیزگی و بی‌علاقگی:** برای رفع این مانع، باید قرآن را به موضوعات روز، گره زد و ضرورت نیاز به قرآن را در دل فرد ایجاد کرد. آموزش روخوانی خشک و بی‌روح، بدون توجه به مفاهیم نغز و شیرین قرآن، ممکن است منجر به این حس منفی در فرد شود. بنابراین شیوه‌های آموزش و تدریس قرآن نیز در حل این مساله تاثیرگذارند.

۳) **عربی بودن قرآن:** راه حل این مشکل، استفاده از ترجمه‌های فارسی قرآن، همچنین مطالعه کتاب‌های تفسیری و غیرتفسیری درباره قرآن (تفسیر نمونه، تفسیر نور) و مطالعه نشریات و سایت‌های قرآنی (همشهری آیه، بشارت) است.

۴) **نشان دادن چهره‌ای ناشایست از دین:** متأسفانه برخی فکر می‌کنند یا چنین تبلیغ می‌کنند که دین و قرآن، یک امر شخصی و فردی است و نقشی در حل مشکلات جامعه و مسائل روز ندارد. یا اینکه دین فقط مربوط به احکام نجاسات و غسل است. یا اینکه دین موافق عزاداری و مخالف شادی و زیبایی است. با این تفکر، دین به عنوان امری منفعل معرفی می‌شود و طبیعی است که علاقه‌ای به نزدیک شدن به آن و انس با قرآن ایجاد نمی‌شود.

مراتب انس با قرآن

قرآن، اصلی‌ترین سند و منبع هدایت برای هر مسلمان است. انس با قرآن، درجاتی دارد.

۱. گوش دادن و نگاه کردن به آیات قرآن:

این کار، پایین‌ترین درجه انس با قرآن محسوب می‌شود. سکوت در هنگامی که قرآن تلاوت می‌شود لازم است. وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (اعراف/ ۲۰۴) و چون قرآن خوانده شود، گوش بدان فرا دهید و خاموش مانید، امید که بر شما رحمت آید.

۲. تلاوت قرآن:

فَأَقْرَأْ مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ (مزمّل / ۲۰) هر چه از قرآن میسر می‌شود بخوانید. البته در این مورد نباید افراط و عجله کرد و تلاوت ما باید با تأمل و تفکر در آیات، همراه باشد. همچنین بهتر است تلاوت همراه با طهارت، خواندن به صورت

شمرده و صوت نیکو و حزین باشد. طبق روایات، حداقل قرائت قرآن در یک شبانه روز، ده آیه است و باید به همراه درک تحت اللفظی معانی آیات باشد. همچنین حداقل مقدار قرائت در ایام معمول، ختم قرآن در یک ماه است که کمتر از یک ماه مطلوب نیست. البته استثنائاً در ماه مبارک رمضان، اجازه ختم قرآن طی سه روز داده شده است. از پیامبر (ص) نقل شده است کسی که قرآن را در کمتر از سه روز بخواند، هیچ فهمی نخواهد داشت.

۳. توجه به ترجمه قرآن (درک مفاهیم):

برخی از مومنان ما که بسیار مقید به ظواهر و نماز و ... هستند ممکن است صرفاً به تلاوت قرآن بپردازند بدون آنکه کاری به مفاهیم و ترجمه آن داشته باشند. ترجمه آیت الله مکارم شیرازی و آقای فولادوند از ترجمه‌های خوب قرآن هستند.

۴. تفسیر قرآن:

توجه عمیق به معانی آیات قرآن به همراه توجه به روایات پیامبر و اهل بیت (ع)، شأن نزول، اطلاعات بیرونی و... وظیفه تفسیر قرآن است. با استفاده از تفسیر، ارتباط بین آیاتی که به ظاهر، هیچ ربطی به هم ندارند روشن شده و حقایق فهمیده می‌شود که با مطالعه گذرا، قابل کشف نیست.

۵. تدبر در قرآن و عمل به آیات:

بالاترین مرتبه انس با قرآن، تدبر در آن و عمل به آن است. تدبر، عبارت است از ژرفاندیشی در آیات قرآن که لازمه آن، پذیرش قلبی و عمل به آیات است. هر چه فردی خالص‌تر باشد و تهذیب نفس بیشتری داشته باشد، تدبر او بهتر نتیجه خواهد داد و دریچه‌های بیشتری از معارف قرآنی به رویش باز خواهد شد. قرآن، کسانی که در آیاتش نمی‌اندیشند را نکوهش می‌کند.^۱ حضرت علی (ع) می‌فرماید: «بدانید که قرائت قرآن، هنگامی که در آن تدبر نباشد هیچ خیری ندارد.»^۲

برخی صحابه که قرآن را از پیامبر (ص) می‌آموختند چنین گزارش کرده‌اند که آنان ده آیه را از آن حضرت فرامی‌گرفتند اما پیش از پرداختن به ده آیه دیگر، می‌کوشیدند تا آنچه از علم و عمل در آن آیات بود بیاموزند.

تعریف تفسیر قرآن:

تفسیر از ریشه «فسر» به معنای جدا کردن، توضیح دادن، و کشف و آشکار ساختن امر پنهان یا معنا آمده است. تفسیر در اصطلاح اندیشمندان مسلمان، عبارت است از: دانشی که به کمک آن، مفاهیم و معارف قرآن، آشکار شده و دستورات و حکمت‌های آن استخراج می‌شود. همزمان با نزول نخستین آیات بر پیامبر (ص)، تفسیر قرآن نیز توسط ایشان به شکلی ساده آغاز شد و در ابتدا به صورت شفاهی از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شد.

دلایل نیازمندی قرآن به تفسیر

علوم و معارف نهفته در قرآن کریم دارای سطوح و مرتبه‌های گوناگونی است. فهمیدن قسمتی از این معارف، برای عموم، آسان و دلالت آیات بر آن، آشکار و نمایان است و کسانی که عرب زبان باشند یا زبان عربی فرا گرفته باشند، بدون نیاز به تفسیر می‌توانند آن معارف را از قرآن کریم به دست آورند، ولی فهمیدن بخش یا مراتب دیگری از معانی

^۱ أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا (محمد / ۲۴): آیا به آیات قرآن نمی‌اندیشند؟ یا [مگر] بر دل‌هایشان قفل‌هایی نهاده شده است؟
^۲ بحار، ج ۸۹، ص ۲۱۱.

آیات قرآن، برای بسیاری از افراد- هرچند از ادبیات عرب بهره زیادی داشته باشند- بدون تفسیر، ممکن نیست. بنابراین؛ آیات قرآن از جهت میزان نیازمندی به تفسیر، و آسانی و دشواری فهم مقصود خداوند از آن، در دو بخش ذیل جای می‌گیرند: الف) بخشی که فهم آن برای آگاهان به زبان عربی ممکن است و نیازمند تفسیر نیست. ب) بخشی که نیازمند دقتها و موشکافیهای تفسیری است.

۱) ناآگاهی از مفاد واژگان قرآنی: قرآن کریم در بیان مقاصد خود، از واژگان رایج در میان عرب زبانان زمان نزول استفاده کرده است، ولی حتی مردمان اهل یک زبان نوعاً از معانی مختلف همه واژگان آن زبان آگاه نیستند و چه بسا در موارد فراوانی برای فهم عبارات یک متن، نیازمند تحقیق و تفحص از مفاد واژگان باشند. در خصوص واژگان قرآن نیز بررسی‌های قرآنی و تاریخی نشان می‌دهد که حتی در زمان نزول نیز پاره‌ای از واژگان قرآنی برای بعضی از مخاطبان اولیه آن مبهم بوده است. در این‌گونه موارد، فهم آیات قرآن به تلاش تفسیری برای دستیابی به مفاد واژگان به کار رفته در آیات، نیازمند است. حتی برخی عرب‌های معاصر نیز معنای بعضی واژگان قرآن را نمی‌دانند، چرا که بعضی کلمات قرآن، در زبان عربی معاصر، کاربردی ندارد.

۲) ناآگاهی از فضای نزول: در پاره‌ای موارد، ناآگاهی از فضای نزول، معنا و مقصود آیه را در هاله‌ای از ابهام فرو می‌برد و سبب نیازمندی به تفسیر می‌شود؛ برای نمونه برای فهم منظور قرآن از «نسیء»^۴، نیازمند آگاهی از شان نزول آیه مربوطه و آشنایی با فرهنگ آن زمان هستیم.

۳) سبک خاص قرآن در بیان مطالب: قرآن در بیان موضوعات، مطالب مربوط به هر موضوع را به صورت متمرکز بیان نکرده است. برای یافتن نظریه قرآن درباره یک موضوع خاص، باید آن را لابلای آیات و سوره‌های مختلف جستجو کرد و سپس به جمع‌بندی آنها پرداخت. در مورد برخی آیات، قراین پیوسته و ناپیوسته‌ای وجود دارد که برای فهم صحیح این آیات باید این قراین را دید. ممکن است در آیه‌ای، بحثی به صورت کلی مطرح شده و در سوره‌ای دیگر، استثنائات و شرایط خاص آن، بیان شده باشد.

۴) ابدیت قرآن و لزوم تفسیر به روز آن: اعتقاد ما بر این است که قرآن برای همه زمان‌ها و مکان‌ها و تا قیامت، معتبر و منبع اصلی دین است. در طول زمان، نیازهای علمی و اجتماعی جدیدی برای بشر به وجود می‌آید که پاسخ آنها در قرآن با صراحت بیان نشده و استنباط آنها از اشارات قرآن کریم، توان و تلاش علمی ویژه‌ای می‌طلبد و تفسیر آیات، با توجه به نیازهای جدید، ضرورت می‌یابد. برای اینکه تفسیرهای نوینی از آیات، متناسب با مشکلات و نیازهای روز، عرضه کنیم، نیازمند تفسیر به روز قرآن هستیم تا زوایای جدید آن را دریابیم.

^۴ «إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحْلُونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُؤَاطُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ» (توبه/ ۳۷): جز این نیست که جابجا کردن [ماه‌های حرام]، فزونی در کفر است که کافران به وسیله آن گمراه می‌شوند آن را یک سال حلال می‌شمارند، و یک سال [دیگر]، آن را حرام می‌دانند، تا با شماره ماههایی که خدا حرام کرده است موافق سازند، و در نتیجه آنچه را خدا حرام کرده [بر خود] حلال گردانند. زشتی اعمالشان برایشان آراسته شده است، و خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند.

انواع روش‌های تفسیر از نظر شیوه نگارش:

۱. تفسیر ترتیبی: در این شیوه، مفسر، آیات یک سوره را از ابتدا تا انتها به صورت آیه به آیه مورد شرح و تبیین قرار می‌دهد و تا پایان قرآن پیش می‌رود.

برخی نمونه‌ها: تفسیر المیزان اثر علامه طباطبایی، تفسیر نمونه نوشته آیت الله مکارم شیرازی و تفسیر نور از محسن قرائتی.

۲. تفسیر موضوعی: عبارت است از گردآوری آیات قرآنی مربوط به موضوعی خاص و تحلیل آنها و به دست آوردن نظریه قرآن درباره آن موضوع. مثلاً موضوعات زیر می‌توانند از جمله سوژه‌های تفسیر موضوعی باشند: خدا، امامت، خانواده و ازدواج، حقوق زنان، مسایل مالی و اقتصادی، آخرت و...

گاهی نیز در تفسیر موضوعی، به دنبال پاسخ‌گویی به یک سوال خاص هستیم نه یک موضوع کلی. مثلاً به دنبال این هستیم که بدانیم آیا قرآن در مورد دوستی دختر و پسر هم صحبتی کرده است یا خیر؟ نظرش در این باره چیست؟
برخی نمونه‌ها: تفسیر موضوعی قرآن کریم اثر آیت الله جوادی آملی، منشور جاوید نوشته آیت الله جعفر سبحانی و پیام قرآن آیت الله مکارم شیرازی.

شرایط مفسر:

مهم‌ترین شرایطی که مفسر قرآن باید آنها را داشته باشد عبارتند از:

(۱) آشنایی با زبان و ادبیات عرب: گام نخست در راه شناخت معارف قرآن، یادگیری زبان عربی است که شامل علوم لغت، صرف و نحو، بلاغت و قرائت می‌شود. حتی آشنایی سطحی با زبان عربی، در برخی موارد باعث برداشت معنایی نادرست از آیات می‌شود.

مثال: و من الذین هادوا یَحْرِفُونَ الْكَلِمَۃَ عَن مَّوَاضِعِهَا (نساء/ ۴۶): هدایت شدند (غلط) - بیهودی شدند (صحیح)

(۲) شناخت اسباب نزول: مراد از اسباب نزول، حوادث و پرسش‌هایی است که در عصر نزول وحی رخ داده و به تناسب آنها، آیاتی بر پیامبر اکرم (ص) نازل شده است. عدم توجه به اسباب نزول در تفسیر برخی آیات، ما را با مشکلات جدی مواجه می‌کند. همچنین مفسر باید با علوم حدیث و رجال آشنا باشد تا صحت و سقم روایات و نقل‌های تاریخی اسباب نزول را بتواند تشخیص دهد.

(۳) آگاهی از سیره و روایات معصومان (ع): بسیاری از احکام در قرآن به صورت کلی آمده است. برای شناخت جزئیات احکام نماز، روزه، زکات، حج، معاملات، ازدواج و... نیازمند مراجعه به روایات هستیم. همچنین جزئیات مسائل آخرت و قصه‌های قرآن، معانی عمیق و باطنی بسیاری از آیات نیز در روایات ذکر شده است.

(۴) پرهیز از پیش‌داوری و تفسیر به رأی: مفسر باید تا جای ممکن، پیش‌فرض‌های قبلی ذهن خود، از جمله نظرات شخصی خود و سایر افراد در زمینه‌های مختلف را کنار بگذارد و با هدف کشف معانی و تفسیر قرآن با استفاده از مقدمات و علوم معتبر، رو به قرآن آورد نه اینکه از قبل، نظریه و میل شخصی خود را تعیین کند و سپس با تلاش تکلف‌آمیز بخواهد تأییداتی از قرآن برای نظریه خود پیدا کند. این تعامل غلط با قرآن، تفسیر به رأی نام دارد که به شدت در روایات از آن نهی شده است.

۵) شناخت علوم قرآن: به کلیه علوم و ابزارهایی که مقدمه‌ای برای شناخت قرآن هستند، علوم قرآنی می‌گویند. سور مکی و مدنی، تاریخ قرآن، کیفیت نزول وحی، محکم و متشابه، تفسیر و تأویل و ... از جمله علوم قرآنی محسوب می‌شوند. چه بسا اگر آیه‌ای مدنی را مکی بدانیم، معنایی که از آن برداشت می‌شود کاملاً تغییر کند.

۶) جامع‌نگری: مفسر برای کشف نظر قرآن درباره یک موضوع خاص باید نگاه جامعی به آیات داشته و تحقیق همه‌جانبه‌ای انجام دهد. آیات قرآن در بعضی موارد، به صورت عام و کلی یا به صورتی مجمل (خلاصه)، قضیه‌ای را مطرح می‌کنند و در آیات دیگر، همین مطلب به صورت جزئی و تفصیلی ذکر شده و اجمال آن رفع می‌شود. به همین دلیل است که تفسیر قرآن به قرآن، مورد توجه علما قرار گرفته است چرا که برخی آیات قرآن، ناظر بر برخی دیگر و مکمل آنها هستند.

۷) آگاهی از علم منطق: مفسر قرآن، پیش از ورود به این عرصه خطیر باید به فراگیری علم منطق و هر علمی روی آورد که فکر و اندیشه را از خطا و مغالطه، حفظ کند. چه بسا مفسری، دو آیه نامربوط به هم را در کنار هم قرار داده و از آن، نتیجه‌ای غلط بگیرد. آشنایی با منطق، مفسر را از افتادن در چنین دامی حفظ می‌کند.

بهشت، جایگاهی در جهان پس از مرگ است که انسان رستگار، در آنجا زندگی آرمانی را تجربه خواهد کرد. در قرآن کریم از این جایگاه با نام‌های «الجنة» و «الفرדوس»^۵ و گاه با تعبیرهای وصفی «نَعِيم» و «حُسْنی» سخن رفته است. واژه فارسی «بهشت»، واژه‌ای دینی بازمانده از ایران پیش از اسلام است که در نوشته‌های فارسی میانه و اوستایی به معنای «جایگاه والاتر» به کار رفته است. در روایات متعددی گفته شده که چهار زن، یعنی مریم، آسیه، خدیجه و فاطمه (س)، برترین زنان بهشتند.^۶ همچنین امام حسن (ع) و امام حسین (ع)، به عنوان سرور جوانان اهل بهشت معرفی شده‌اند. در پاره‌ای از روایات درباره عوامل بازدارنده از ورود به بهشت سخن رفته که از آن جمله است: عاق شدن^۷، رباخواری، بخل ورزیدن، دائم‌الخمر بودن^۸، نادیده گرفتن صله رحم، خوردن مال یتیم، کبر (خودپسندی) و ...

فرا تر از هر تصور

ما هر ترسیم و ذهنیتی از بهشت داشته باشیم و هر فکر و تصویری که درباره بهشت داشته باشیم، با معیارها و مفاهیمی است که از نعمت‌های این جهان داریم و قطعاً ترسیم کامل بهشت نخواهد بود. چرا که بهشت چیزی است برتر و بالاتر و فرا تر و عمیق تر از آنچه دیده‌ایم و نوشته‌ایم و خوانده‌ایم، و فرا تر از جهان ما. با این حال، با مطالعه آیات و روایات، می‌توان ترسیمی اجمالی از آن ارائه کرد. ترسیمی که هر انسان با انگیزه مادی یا معنوی را به خود جلب و جذب خواهد کرد. برخی آیات به این مطلب اشاره دارند که تمام نعمت‌های بهشتی در قرآن معرفی نشده‌اند و جا برای شگفت‌زدگی و غافل‌گیر شدن بهشتیان وجود دارد.^۹ بهشتیان هر چه بخواهند برایشان مهیاست و افزون بر این، نعمت‌ها و مواهبی هست که هرگز به فکر هیچ انسانی نرسیده و به ذهن هیچ‌کس، خطور نکرده است.^{۱۰}

زندگی دنیایی و لذت‌های دنیایی و حتی غم‌های دنیایی در مقابل زندگی و لذت و غم بهشت و جهنم، یک بازیچه است.^{۱۱} سرای آخرت، عین زندگی و حیات است، گویی حیات از همه ابعاد آن می‌جوشد و چیزی جز «زندگی» در آن نیست!

چند نکته:

- بهشت آدم و حوا (ع)، جایی غیر از بهشت آخرت بوده است؛ چرا که اگر بهشت موعود می‌بود، هرگز از آن بیرون نمی‌آمدند.

^۵ برخی بر این باورند که اصل این کلمه، واژه «پردیس» در زبان فارسی است که به معنای باغ و بستان و در واقع، جایی است که اطرافش دیوار باشد. واژه پردیس، از زبان‌های ایرانی به انگلیسی نیز به صورت Paradise وارد شده است.

^۶ نک: ابن حنبل، ۳۲۲/۱؛ خصال، ۲۰۶.

^۷ عاق یا عقوق والدین عبارت است از: «به خشم آوردن و آزرده و شکستن خاطر پدر و مادر و البته که آزرده یکی از آنها نیز موجب عاق شدن می‌شود.»

^۸ فردی که معتاد به نوشیدن شراب باشد.

^۹ فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (سجده/ ۱۷): هیچ کس نمی‌داند چه چیز از آنچه روشنی‌بخش دیدگان است به [پاداش] آنچه انجام می‌دادند برای آنان پنهان شده است.

^{۱۰} لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ (ق/ ۳۵): هر چه بخواهند در آنجا دارند، و پیش ما فزونتر [هم] هست.

^{۱۱} وَ مَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنِّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (عنكبوت/ ۶۴): این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازیچه نیست، و زندگی حقیقی همانا [در] سرای آخرت است ای کاش می‌دانستند.

- انسان در بهشت، اراده و اختیار دارد اما مرتکب گناه و معصیت نخواهد شد، نه به خاطر آنکه مجبور است، بلکه به خاطر آنکه انگیزه‌های بر این کار ندارد.

- طبق روایات، پیران در بهشت، جوان و معلولان در آنجا به کمال، محشور می‌گردند و حتی برخی بهشتیان همچون جعفر بن ابی طالب (جعفر طیار)، توانایی پرواز دارند.

- قرآن کریم در وصف بهشت از مصادیقی یاد کرده است که عموماً در فرهنگ‌های گوناگون، رغبت‌انگیزند. شماری از میوه‌ها و مواد اصلی غذایی بدون وارد شدن در جزئیات، و یاد از عام‌ترین مصادیق لذت جنسی، گواهی بر این امرند.

- عقل بهشتیان، کامل است تا سرور و شادی آنان در نهایت فزونی باشد.

- بهشت جای «عمل» و «تکلیف» نیست بلکه جایگاه برخوردار از نعمت و رسیدن به خواسته‌هاست، و البته انسان همچنان به بایدها و نبایدهایی عقلی، پای‌بند است.

- بهشت و جهنم، در حال حاضر خلق شده‌اند.

پیوند بهشت با دنیا:

پیوند بهشت با دنیا، و حضور عناصری از بهشت در زندگی دنیوی و عناصری از دنیا در زندگی اخروی، فراهم‌آورنده زمینه مساعدی برای رابطه احساسی انسان به بهشت است. در حدیثی نبوی، حد فاصل میان منبر پیامبر (ص) تا خانه آن حضرت در مسجد مدینه، گلزاری از گلزارهای بهشت معرفی شده است.^{۱۲} در روایات شیعه، افزون بر روضه نبوی، این تعبیر درباره حریم مرقد حضرت علی (ع) و امام حسین (ع) نیز به کار رفته است. در حیطه روابط انسانی، نسبتی میان مادر و بهشت برقرار شده و در حدیث نبوی چنین آمده است که: «بهشت زیر پای مادران است.»

نعمت‌های بهشتی:

طبق آیات قرآن و روایات، معاد به صورت جسمانی خواهد بود. نعمت‌های بهشتی نیز از این قاعده مستثنی نیستند و هم جسمانی و هم معنوی خواهند بود. اکثر مردم، بیش از آنکه به نعمت‌های معنوی توجه داشته باشند به نعمت‌های مادی می‌اندیشند. شاید به همین دلیل است که بیشتر آیات، به نعمت‌های جسمانی بهشت پرداخته‌اند تا معنوی.

۱) جاذبه‌های دیداری بهشت:

به سبب جایگاه ویژه حس بینایی و تاثیر عمیق آن بر روان انسان، در قرآن کریم بر جلوه‌های بصری نعمت‌های بهشتی، تاکید بسیار شده است، تا آنجا که حتی وصف قرآن از نعمت‌هایی که ظاهراً جزو نعمت‌های دیداری نیستند به گونه‌ای است که آنها را در زمره لذت‌های دیداری بهشتیان می‌گنجاند. برای نمونه می‌توان به نحوه چینش و صحنه‌آرایی نعمت‌ها در سوره رحمن و غاشیه توجه کرد. به همین سبب است که در آیه‌ای، لذت‌های دیداری، در ردیفی همسان با دیگر خواستنی‌های انسان قرار داده شده است.^{۱۳}

^{۱۲} این مکان، معروف به روضه النبی یا روضه رضوان است.

^{۱۳} فِيهَا مَا تَشْتَهُهِ النَّفْسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ (زخرف/ ۷۱): در آنجا آنچه دلها آن را بخواهند و دیدگان را خوش آید [هست].

بهشت، باغی پر از چشمه^{۱۴}، به وسعت آسمان‌ها و زمین^{۱۵} است که از زیر درختان رنگارنگ و گونه‌گون^{۱۶} و سایه‌سار آن^{۱۷}، جوی‌های آب، روان است^{۱۸} و آبشارها^{۱۹} و چشمه‌های جوشان^{۲۰} بر زیبایی آن می‌افزاید. در مرتبه بعد، وصف تشریفات پذیرایی از بهشتیان، با تاکید بر عنصر زیبایی‌شناختی آنها، بسیار قابل توجه است. مجموعه‌ای شامل سینی‌های زرین^{۲۱}، جام‌های بلورین و سیمین^{۲۲}، و خادمانی زیبا که در پیرامون بهشتیان همچون رشته گسسته‌ای از مروارید، پراکنده‌اند^{۲۳}. بدون شک مطلوب اصلی در مورد غذا و نوشیدنی‌ها خود آنهاست نه ظرف‌ها، ولی تردیدی نیست که همیشه کیفیت عرضه غذا و چگونگی ظروف، تاثیر عمیقی در لذت‌بخش بودن غذا و نوشیدنی‌ها دارد و بسیار می‌شود که لذت حاصل از آن را چند برابر می‌کند. به همین دلیل، قرآن در آیات متعددی روی ظروف زیبای بهشتی تکیه کرده و ترسیم جالبی از بخشی از آنها ارائه داده است.

در این میان نباید رنگ سبز آرامش‌بخش درختان و لباس‌های بهشتیان را به عنوان یکی از زمینه‌های پرتکرار لذت‌های دیداری بهشتیان از یاد برد. همچنان که باید از لباس‌های ابریشمین لطیف یا ضخیم، و دستبندهایی از طلا و نقره و مروارید نیز یاد کرد^{۲۴}. پارچه‌های ابریشم به خاطر نرمی و لطافت و جذابیت حرکات زیبایی آن و پذیرش رنگ‌های جالب، بهترین پارچه‌هاست و چون در فرهنگ مردم دنیا پارچه‌ای از آن گرانبهاتر و جالب‌تر نیست در توصیف لباس‌های بهشتی از این واژه استفاده شده، وگرنه همه چیز در بهشت مافوق تصور است. جالب اینکه در مورد لباس‌های بهشتی تنها سخن از رنگ سبز است شاید به این دلیل که از شادترین و زیباترین رنگ‌هایی است که در طبیعت یافت می‌شود. گیاهان عموماً سبزند و روح انسان به همین دلیل آشنایی زیادی با این رنگ دارد. برخی رنگ سبز را آرامش‌بخش، روح نواز و مسکن می‌دانند. بی‌تردید لباس‌های بهشتی برای دفع سرما و گرما یا حفظ از انواع آفات و آسیبها نیست، زیرا در بهشت همه چیز در حد اعتدال است و آفتی وجود ندارد، بلکه در بهشت خورشیدی نیست که گرمای آن برای مؤمنان رنج‌آور باشد و نیز سرمای طاقت‌فرسایی وجود ندارد.

^{۱۴} إِنْ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (حجر/ ۴۵): بی‌گمان، پرهیزگاران در باغها و چشمه‌ساراند.

^{۱۵} وَ سَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ (آل عمران/ ۱۳۳): و برای نیل به آمرزشی از پروردگار خود، و بهشتی که پهنایش [به قدر] آسمانها و زمین است [و] برای پرهیزگاران آماده شده است، بشتابید. [مراد از عَرْض در این آیات، عرض در برابر طول نیست، بلکه به معنای مطلق گستردگی و برای بیان اهمیت وسعت بهشت آمده است.]

^{۱۶} ذَوَاتًا أَفْنَانٍ (رحمن/ ۴۸): که دارای شاخساراند.

^{۱۷} وَ نُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا (نساء/ ۵۷): و آنان را در سایه‌ای پایدار درآوریم.

^{۱۸} جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ (بقره/ ۲۵): باغهایی که از زیر [درختان] آنها جویهای روان است.

^{۱۹} وَ مَاءٍ مَّسْكُوبٍ (واقعه/ ۳۱): و در کنار آبشارها.

^{۲۰} فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّخَتَانِ (رحمن/ ۶۶): در آن دو [باغ] دو چشمه همواره جوشان است.

^{۲۱} يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِّن ذَهَبٍ (زخرف/ ۷۱): سینی‌هایی از طلا در برابر آنان می‌گردانند.

^{۲۲} وَ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآبِيَةٍ مِّن فِضَّةٍ وَ أَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرًا (انسان/ ۱۵): و ظروف سیمین و جامهای بلورین، پیرامون آنان گردانده می‌شود.

^{۲۳} وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وُعْدَانٌ مِّن لَّوْنٍ مَّكْنُونٍ (طور/ ۲۴): و برای [خدمت] آنان پسرانی است که بر گردشان همی‌گردند انگاری آنها مرواریدی‌اند که [در صدف] نهفته است.

^{۲۴} عَلَيْهِمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَ إِسْتَبْرَقٌ وَ حُلُوعٌ أَسَاوِرٌ مِّن فِضَّةٍ وَ سِقَاهُمْ رَبِّهِمْ شَرَابًا طَهُورًا (انسان/ ۲۱): [بهشتیان را] جامه‌های ابریشمی سبز و دیبای سبتر در بر است و پیرایه آنان دستبندهای سیمین است و پروردگارشان باده‌ای پاک به آنان می‌نوشاند. / وَ لِبَاسِهِمْ فِيهَا حَرِيرٌ (فاطر/ ۳۳): و لباسشان در آنجا از پرنیان است.

از دیگر دیدنی‌های لذت‌بخش بهشت، **حور العین** یا دختران بهشتی‌اند که به‌سان **مروارید** و **یاقوت** و **مرجان**^{۲۵}، در خیمه‌هایی^{۲۶} از چشم دیگران **مستورند** و **دست احدی به آنها نرسیده** است^{۲۷}. آنان هم‌نشین بهشتیان‌اند و بر بالش‌هایی سبز و فرش‌هایی زیبا آرمیده‌اند. **حور**، به معنای کسی است که سیاهی چشمش کاملاً سیاه و سفیدی‌اش کاملاً شفاف و سفید و درخشنده است و این، نهایت زیبایی چشمان است. اینکه در قرآن مخصوصاً روی زیبایی چشمان آنها تکیه شده به خاطر این است که بیشترین زیبایی انسان در چشمان اوست! بعضی نیز آن را به معنای سفیدی تمام اندام تفسیر کرده‌اند^{۲۸}. **عین** در اصل به معنای درشت‌چشم است و به زن یا مردی که دارای چشمان درشت جذاب و زیبا باشند اطلاق می‌شود. این وصف‌ها بدون کوچک‌ترین اشاره‌ای به روابط جنسی، گویای این نکته است که این دختران پیش از هر چیز، از جمله نعمت‌های دیداری‌اند.

۲) خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها:

خوردنی‌ها و آشامیدنی‌های بهشت در سه گروه مشخص، قرار دارند: **میوه‌ها، نوشیدنی‌ها و گوشت**. میوه‌های همیشگی بهشتی، کاملاً در دسترس بهشتیان است و آنان بی هیچ زحمتی، هر آنچه انتخاب کنند، در اختیار خواهند داشت. در برخی آیات تأکیده شده که **همه میوه‌ها** در بهشت هست و در آیاتی دیگر، به طور خاص از **انگور، انار و خرما** نام برده شده است. در قرآن از درخت **سدر، موز، خرما، انار و انگور** یاد شده است. در روایات، بارها این مضمون آمده است که هر گاه بهشتیان میوه‌ای بخواهند، شاخه‌ای از درخت، به سوی آنان خم می‌شود تا میوه را بچینند. چنین مضمونی درباره میل بهشتیان به گوشت پرندگان و فرود آمدن و مهیا شدن پرندگان برای خوراک نیز آمده است.

آیه‌ای در قرآن به چهار نوع نوشیدنی بهشتی اشاره کرده است: رودی از **آب** که رنگ، بو و مزه آن تغییرناپذیر است، رودی از **شیر** که مزه آن تغییر نمی‌کند، رودی از **شراب**، که نوشیدنش لذت‌بخش است و رودی از **عسل** ناب. در چند آیه تأکید می‌شود که شرابی که بهشتیان می‌نوشند، **سردرد و مستی** نمی‌آورد^{۲۹}. در قرآن بارها به این نکته که بهشتیان در میان باغ‌ها و چشمه‌ها به سر می‌برند اشاره شده و در برخی سوره‌ها به نوشیدن بهشتیان از این چشمه‌ها تصریح شده است. حرمت شراب در دنیا، نه به خاطر نفرت طبع، بلکه از سر اندیشیدن به مصالح انسان‌ها بوده و گرایش‌های ناشی از طبایع و خواهش انسان در بهشت نغی نشده، و به خاطر برطرف شدن مصلحت‌ها و مضرات شراب، نوشیدن آن به لذتی بهشتی تبدیل می‌گردد. در برخی روایات، **حوض کوثر** از نعمت‌های ممتاز بهشتی معرفی شده که تنها بندگان خاص می‌توانند از آن بنوشند و ارتکاب برخی گناهان، محرومیت از آن را در پی دارد.

^{۲۵} وَ حُورٌ عِینٌ * كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ (واقعہ / ۲۳): و حوران چشم‌درشت، مثل مروارید نهان میان صدف! ^{۲۶} از روایات اسلامی استفاده می‌شود که خیمه‌های بهشت مانند سایر مواهب آن هیچ شباهتی به خیمه‌های دنیا ندارد و بعضی از آنها، یک‌پارچه مروارید است.

^{۲۷} حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِی الْغِیَامِ (رحمن / ۷۲): حورانی پرده‌نشین در [دل] خیمه‌ها. / لَمْ یَطْمِئِنَّ اِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَ لَا جَانٌّ (رحمن / ۵۶): دست هیچ انس و جنی پیش از ایشان به آنها نرسیده است.

^{۲۸} «حواریون» را نیز از این جهت به یاران خاص حضرت مسیح (ع) اطلاق می‌کردند که لباس سفید می‌پوشیدند.

^{۲۹} لَا یُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَ لَا یَنْزِفُونَ (واقعہ / ۱۹): [که] نه از آن دردسر گیرند و نه مست و بی‌خرد گردند.

در قرآن تنها در دو آیه، از گوشت به عنوان یکی از خوردنی‌های بهشتی یاد شده است. یک بار به صورت عام و یک بار دیگر با تاکید بر گوشت پرندگان.

۳) همسران بهشتی:

از نظر قرآن، یکی از عوامل آرامش بخش زندگی انسان، وجود همسر است. وجود چنین همسری در زندگی، خواه نسبت به مرد باشد یا زن، می‌تواند تحمل همه مشکلات را بر او آسان سازد و به زندگی او شادی و نشاط بخشد. به عکس، نداشتن چنین همسری یا داشتن همسری نامناسب، کافی است که شهد شیرین زندگی را در کام انسان تلخ کند، هر چند وسایل دیگر از هر نظر برای او آماده باشد. به تعبیر دیگر، همسران مناسب و صاحب کمال و مهربان، تنها مایه لذت جسم نیستند بلکه اساس لذت معنوی را نیز تشکیل می‌دهند. از همین رو به بهشتیان و همسرانشان اشاره شده است.^{۳۰}

در قرآن از همسران بهشتیان، با عنوان **حور العین** یاد شده است.^{۳۱} علاوه بر زیبایی‌های ظاهری آن‌ها که پیش از این بیان شد، قرآن، از ویژگی‌های دیگری نیز برای آنها سخن می‌گوید. با توجه به مطلوبیت دوشیزگی برای مخاطبان قرآن، تاکید اصلی قرآن بر برخورداری بهشتیان از همسرانی است که پیش‌تر، **هیچ انسانی و جنی آنان را لمس نکرده** است.^{۳۲} با این همه، در برخی روایات، در کنار دوشیزگان، از تزویج بیوه‌ها نیز به عنوان یک انتخاب، سخن به میان آمده است. همسران بهشتی، **مطهر و پاک‌اند** و از همه نقص‌های اخلاق، رفتار و بدن از جمله عادات زنانه‌ای که زنان دنیا بدان مبتلایند و از هر مساله ناخوشایندی پاک هستند تا هیچ چیز مانع از لذت بردن و انس آنها با همسرشان نشود. زنانی که به احدی جز همسر خود **ننگریسته**، **تمایل نمی‌یابند**^{۳۳} و این بزرگترین امتیاز همسر است. حوریان، زنانی **هم‌سن و سال** شوهران و «عُرب»^{۳۴} یعنی **خوش‌زبان** هستند که با حرکات و سخنان شیرین، علاقه خود را به همسرانشان اظهار می‌کنند. بعضی نیز آن را به معنای **ناز و کرشمه داشتن** تفسیر کرده‌اند. آنان و همسرانشان بر **بالش‌هایی سبز** و کنار هم چیده و **فرش‌هایی زربافت**، بر تخت‌هایی تکیه زده‌اند.

مطرح بودن موضوع حور العین یا همسران بهشتی در قرآن و روایات، همواره از صدر اسلام این پرسش را برای مسلمانان در پیش روی نهاده که روابط همسری دنیایی در زندگی بهشتی چه سرنوشتی خواهد داشت. در عصر پیامبر (ص)، این پرسش از سوی زنان مومن مطرح بود که چه تناسبی میان زنان دنیایی راه یافته به بهشت و حوریان از حیث فضیلت وجود خواهد داشت و پاسخ این‌گونه بود که **زنان دنیا** به مراتب، **افضل** از حوریان‌اند. در دو آیه تصریح شده است که همسران صالح، پس از ورود به بهشت، بار دیگر به همسری یکدیگر درخواهند آمدند.^{۳۵} برخی روایات حکایت از

^{۳۰} وَ لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ (بقره / ۲۵): و در آنجا همسرانی پاکیزه خواهند داشت.

^{۳۱} وَ زَوْجَانَهُمْ بِحُورٍ عِينٍ (طور / ۲۰): و حوران درشت‌چشم را همسر آنان گردانده‌ایم.

^{۳۲} إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً * فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا (واقعه / ۳۵-۳۶): ما آنان را پدید آورده‌ایم پدید آوردنی! و ایشان را دوشیزه گردانیده‌ایم.

^{۳۳} فَيَهِنَ قَاصِرَاتِ الطَّرْفِ (رحمن / ۵۶): در آن [باغها، دلبرانی] فروهسته‌نگاهند.

^{۳۴} «عُربًا أترابًا» (واقعه / ۳۷): خوش‌زبان [یا شوی دوست] و هم‌سن و سال.

^{۳۵} جَنَاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ (رعد / ۲۳): [همان] بهشتی‌های جاودان که آنان با پدرانشان و همسرانشان و فرزندان‌شان که درستکارند در آن داخل می‌شوند، و فرشتگان از هر دری بر آنان درمی‌آیند. / نیز نک: (غافر / ۸)

آن دارند که مردان راه یافته به بهشت، هم از زنان دنیا و هم از حوریان یا زنان آخرت، همسر خواهند داشت. بر پایه حدیثی نبوی، زنان دنیا زودتر از همسران خود به بهشت وارد خواهند شد و خود را پیش از ورود شوهرانشان - ظاهراً شوهران دنیایی خود - خواهند آراست. در برخی روایات بر این نکته تأکید شده است که زنانی که در دنیا بیش از یک همسر داشته‌اند، در انتخاب همسر خود در بهشت، مختار خواهند بود.

فرزنددار شدن، ضرورت‌های زمینی خود را در بهشت، از دست می‌دهد و در اوصاف نخستین بهشت، درباره آن سکوت شده است. با این حال برخی روایات، حکایت از آن دارند که در صورت علاقه‌مند بودن فرد به داشتن فرزند، تمامی مراحل آن از حمل تا نهادن فرزند توسط مادر، در ساعتی واقع خواهد شد.

سوال: آیا همان‌گونه که برای مردان در بهشت، حورالعین وجود دارد، زنان نیز چنین نعمت‌هایی دارند؟

پاسخ:

اولاً: فرد بهشتی هر چه طلب کند برایش برآورده می‌شود و در بهشت، احساس محرومیت نسبت به امری وجود ندارد. در بهشت هر چه دل بخواهد و چشم از آن لذت ببرد وجود دارد. بنابراین زنان از این لحاظ مشکلی نخواهند داشت و همسر خواهند داشت.

ثانیاً: برخی مفسران معتقدند حوری، هم مذکر دارد و هم مؤنث. یعنی همسران زن زیبا و سیاه‌چشم برای مردان باایمان و همسران مرد زیبا و سیاه‌چشم برای زنان مومن.

ثالثاً: برخی مفسران گفته‌اند اینکه در قرآن از همسران زنان بهشتی یاد نشده ممکن است از باب عنایت ویژه به حفظ حیای زن باشد. مردان، توجه خاصی به اوصاف زنان از جمله زیبایی‌های خاص و باکره بودن و ... دارند و این اوصاف در قرآن ذکر شده اما خداوند حکیم، امور جنسی مربوط به زنان را در پرده عفاف و ادب فوق‌العاده‌ای قرار داده است. زنان بیش از آنکه خواهان جسم مردان و بهره‌مندی جنسی از آنان باشند، خواهان قلب و روح و عشق مردان هستند. جزئیات این مسائل در بهشت، توضیح داده نشده و اینکه کیفیت آن در بهشت، دقیقاً به چه شکلی خواهد بود را نمی‌دانیم.

سوال: آیا تکرار و یکنواختی در بهشت، ملالت‌بار و خسته‌کننده نیست؟

بعضی می‌گویند آنچه از آیات و روایات استفاده می‌شود، نعمت‌های بهشتی یکنواخت هستند و می‌دانیم این مساله مخصوصاً در درازمدت، آتش شور و شوق و نشاط را خاموش می‌کند. زیرا بهترین صحنه‌ها، زیباترین مناظر و جالب‌ترین غذاها با تکرار، شکل عادی به خود می‌گیرند تا آنجا که گاهی انسان برای بر هم زدن این یکنواختی، به زندگی ساده‌تر و مشقت‌بارتر تن در می‌دهد تا تنوعش آن را جبران کند.

پاسخ:

به سه نکته باید توجه داشت:

نخست اینکه ما نباید با معیارهای جسمی و روحی این جهان درباره آن جهان قضاوت کنیم، ای بسا این حالت روانی که در این جهان در ما وجود دارد که با تکرار، خسته و ملول و بی تفاوت می شویم در آنجا برعکس باشد. هر چه بیشتر انسان ببیند شوقش بیشتر شود و هر قدر تکرار کند لذتش افزون تر شود و به این ترتیب، تکرارها مایه تشدید لذات مادی و معنوی می گردد.

ثانیا در همین جهان نیز نعمت‌هایی وجود دارد که هیچ‌گاه انسان از آن سیر نمی‌شود. ما هر قدر هوای تازه و پراکسیژن را استنشاق کنیم از آن خسته و ملول نخواهیم شد بلکه دائما از آن لذت می‌بریم و برای ما مایه نشاط است. آب یک نوشیدنی کاملا ساده و یکنواخت است. ما اگر صدها سال عمر کنیم نوشیدن آب گوارا به هنگام تشنگی از همه چیز برای ما لذت‌بخش تر است. چه مانعی دارد که در آنجا نیز خداوند حالتی شبیه تشنگی (تشنگی لذت‌بخش نه مزاحم و آزاردهنده، همچون تشنگی لقای محبوب) بر انسان مسلط سازد و به خاطر آن دائما از نعمت‌های روحی و جسمی بهشت، درک لذت فوق العاده کند.

ثالثا از آنجا که ذات و صفات خداوند بی‌نهایت است، بدون شک جلوه‌های روحانی و معنوی او نیز پایان نمی‌گیرد و هر روز لطف و عنایت تازه‌ای، و هر دم رحمت و هدایت جدیدی بر بهشتیان و مقربان درگاهش می‌فرستد، به گونه‌ای که اصلا تکراری در آن نیست. مگر بی‌نهایت ممکن است مکرر شود؟! نعمت‌های مادی نیز جلوه‌های رحمانیت و رحیمیت اویند، آنها نیز حد و نهایتی به خود نمی‌پذیرند.

چه مانعی دارد همان درختان بهشتی، همان نهرها، همان گل‌ها، همان رنگ و بوها، همان شراب‌های طهور، هر روز و هر ساعت رنگ و بوی تازه‌ای و شکل و عطر جدیدی داشته باشند؟! دائما رنگ عوض کنند دائما دگرگون شوند، دائما چهره نو پیدا کنند به گونه‌ای که یک غذا و یک منظره، فقط یک بار در تمام عمر بهشتیان دیده شود و مورد استفاده قرار گیرد.

۴) جاذبه‌های روحی بهشت:

با توجه به برتری روح بر جسم، نباید تردید داشت که نعمت‌های روحی و معنوی بهشت، به مراتب از نعمت‌های مادی و جسمانی، برتر و والاتر و باشکوه‌تر است.

ما گاهی نمونه‌های بسیار کم‌رنگ این مطلب را در این دنیا تجربه کرده‌ایم که وقتی حالی برای عبادت و خلوت با پروردگار دست دهد و انسان غرق مناجات با خداوند گردد، دنیا و آنچه در آن است را به فراموشی بسپرد و در لحظاتی کوتاه، محو جمال بی‌مثال او شود. مخصوصا اگر این امر در مکان‌های ویژه‌ای همچون جوار خانه کعبه و عرفات و مشعر و حرم معصومین (ع) باشد، آنچنان نشاط و لذتی به انسان دست می‌دهد که با هیچ قلم و بیانی قابل شرح و تقریر نیست.

فکر کنید اگر این حالت هزاران هزار بار قوی‌تر و ساعت‌ها و شب‌ها و روزها و ماهها و سال‌ها ادامه پیدا کند چگونه خواهد بود؟ در بهشت، از غفلت و بی‌خبری از خداوند و موانع معرفت، خبری نیست و از وسوسه‌های شیطانی که همیشه مزاحم رهروان این راه است مطلقا خبری نیست. در بهشت، حجاب‌ها و موانع معرفت از مقابل دیدگان دل‌کنار

رفته، درک و دید انسان به مراتب قوی‌تر می‌گردد. با توجه به این اشارات کوتاه به قرآن باز می‌گردیم. مواهب معنوی بهشتی را می‌توان در چند عنوان خلاصه کرد:

هیچ چیزی برای انسان لذت‌بخش‌تر از این نیست که احساس کند محبوب عزیز و والامقامش از او راضی است. لذتی آمیخته با احساس شخصیت و ارزش وجودی، چرا که اگر ارزش و شخصیتی نمی‌داشت از سوی محبوب بزرگش پذیرفته نمی‌شد. در یکی از آیات، بعد از ذکر باغ‌های بهشتی و همسران پاک و پاکیزه، «خشنودی خدا» نیز مطرح شده است.^{۳۶} در جایی دیگر، این نعمت، به عنوان نعمتی برتر از سایر مواهب بهشتی معرفی شده است.^{۳۷} این احساس خشنودی، دو طرفه است.^{۳۸} و بهشتیان، از آن چنان رضای خاطر بر خوردارند که خواهان ذره‌ای تغییر و تحول در این نعمت‌ها نیستند.^{۳۹} آنها از سعی و کوشش خود نیز راضی هستند.^{۴۰} با وجود مرتفع بودن تکلیف در بهشت، ذکر خدا توسط بهشتیان صورت می‌گیرد و آن، جز بر اساس خواهش آنان نخواهد بود.^{۴۱}

احترام ویژه بهشتیان از همان آغاز ورود در بهشت شروع می‌شود و خازنان بهشت، نخستین درود، سلام و خوش آمد پرمعنا را به آنها می‌گویند.^{۴۲} و از این مهم‌تر سلام و درودی است که خداوند بر بهشتیان می‌فرستد، سلامی آکنده از محبت و مملو از لطف و رحمت.^{۴۳}

این سلام و درود الهی چنان روح بهشتیان را مجذوب می‌کند و غرق نشاط می‌سازد که با هیچ نعمتی برابر نیست. یک لحظه شنیدن ندای محبوب بر تمام دنیا و آنچه در آن است برتری دارد.

آنچه روح انسان را در زندگی بیش از همه چیز دستخوش اضطراب و آشفتگی می‌کند، مساله احساس ناامنی در جنبه‌های مختلف است. گوارا نبودن زندگی دنیا غالباً به خاطر آن است که انسان نه نسبت به آنچه دارد اطمینان دارد، نه از آینده مطمئن است و نه از هموعان خود، مخصوصاً اگر دارای نعمت بیشتری باشد کینه‌ها، حسادت‌ها و تنگ‌نظری‌ها چنان طوفانی در اطراف او ایجاد می‌کند که فضای زندگی را در برابر چشمان انسان تیره و تار می‌سازد.

^{۳۶} جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ (آل عمران / ۱۵): نزد پروردگارشان باغهایی است که از زیر [درختان] آنها نهرها روان است در آن جاودانه بمانند، و همسرانی پاکیزه و [نیز] خشنودی خدا [را دارند].

^{۳۷} وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (توبه / ۷۲): و خشنودی خدا بزرگتر است. این است همان کامیابی بزرگ.

^{۳۸} رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ (مائده / ۱۱۹): خدا از آنان خشنود است و آنان [نیز] از او خشنودند.

^{۳۹} خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوْلاً (کهف / ۱۰۸): جاودانه در آن خواهند بود، و از آنجا درخواست انتقال نمی‌کنند.

^{۴۰} لِسَعْيِهَا رَاضِيَةً (غاشیه / ۹): و از سعی و تلاش خود خشنودند.

^{۴۱} دَعَاؤُهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (يونس / ۱۰): نیایش آنان در آنجا سبحانک اللهم [خدایا! تو پاک و منزهی] و درودشان در آنجا سلام است، و پایان نیایش آنان این است که: الحمد لله رب العالمین [ستایش ویژه پروردگار جهانیان است].

^{۴۲} وَ سِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّى إِذَا جَاؤُهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ (زمر / ۷۳): و کسانی که از پروردگارش پروا داشته‌اند، گروه گروه به سوی بهشت سوق داده شوند، تا چون بدان رسند و درهای آن [به رویشان] گشوده گردد و نگهبانان آن به ایشان گویند: «سلام بر شما، خوش آمدید، در آن درآیید [و] جاودانه [بمانید].» / سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ (رعد / ۲۴): [و به آنان می‌گویند:] «درود بر شما به [پاداش] آنچه صبر کردید.

^{۴۳} سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ (یس / ۵۸): از جانب پروردگار [ای] مهربان [به آنان] سلام گفته می‌شود.

یکی از نعمت‌های روحانی بهشت این است که آنجا از هر نظر **امن و امان** است. نه بیمی از جنگ می‌رود، نه احتمالی از نزاع، نه کینه‌ای وجود دارد و نه حسادت. نه نگران می‌شوند و نه ترسی دارند^{۴۴}. همه جا عشق و وفاست. همه جا محبت و برادری است. به همین علت، یکی از نام‌های بهشت، «دار السلام»^{۴۵} است. سرای عافیت و سلامتی که اهل آن از جمیع آفات و عیوب و بیماری‌ها در سلامت‌اند. همچنین از **پیری و مرگ و دگرگونی احوال** در امن و امانند. همیشه مورد احترام و عزت‌اند. نه **غم و اندوهی** دارند و نه **مرگ و میری**^{۴۶}.

یکی از بهترین لذات معنوی، بهره‌گیری از محضر **دوستان** باصفاست. گاه یک لحظه نشستن در کنار آنها آنچنان نشاطی می‌آفریند که با هیچ بیانی قابل توصیف نیست. از آیات قرآن به خوبی استفاده می‌شود که بهشتیان از این موهبت ویژه، بهره فراوان دارند. خداوند، هر گونه کینه و دشمنی را از سینه بهشتیان، پاک می‌کند و همین امر، زمینه‌ساز برقراری روابطی عمیق در میان ایشان شده و موجب می‌شود تا آنان روبه‌روی یکدیگر بر تخت‌ها بنشینند و از این همنشینی لذت ببرند^{۴۷}.

بهشتیان از شنیدن **دروغ و سخنان بیهوده و گناه‌آلود** در امان‌اند^{۴۸} و با **درودهای مکرر**^{۴۹}، به آنان گفته می‌شود که نعمت‌های بهشت، پاداش آنهاست^{۵۰}.

^{۴۴} ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَ لَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ (اعراف / ۴۹): [اینک] به بهشت درآیید. نه بیمی بر شماست و نه اندوهگین می‌شوید. / یا عبادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ وَ لَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ (زخرف / ۶۸)

^{۴۵} «لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ هُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (انعام / ۱۲۷): برای آنان، نزد پروردگارشان سرای عافیت و سلامت است، و به [پاداش] آنچه انجام می‌دادند، او یارشان خواهد بود. / بحار الانوار، ج ۸، ص ۱۹۴.

^{۴۶} وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ * لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَ مَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ (حجر / ۴۷-۴۸): و آنچه کینه [و شایبه‌های نفسانی] در سینه‌های آنان است برکنیم برادرانه بر تختهایی روبروی یکدیگر نشسته‌اند. نه رنجی در آنجا به آنان می‌رسد و نه از آنجا بیرون رانده می‌شوند.

^{۴۷} وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ (حجر / ۴۷): و آنچه کینه [و شایبه‌های نفسانی] در سینه‌های آنان است برکنیم برادرانه بر تختهایی روبروی یکدیگر نشسته‌اند.

^{۴۸} لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَ لَا تَأْتِيهَا (واقعه / ۲۵): در آنجا نه بیهوده‌ای می‌شنوند و نه [سخنی] گناه‌آلود. / لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَ لَا كَذَابًا (نبا / ۳۵): در آنجا نه بیهوده‌ای شنوند، و نه دروغی و تکذیبی. / لَا تَسْمَعُ فِيهَا لِغِيَّةً (غاشیه / ۱۱): سخن بیهوده‌ای در آنجا نشنوند.

^{۴۹} إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا (واقعه / ۲۶): سخنی جز سلام و درود نیست.

^{۵۰} وَ نُودُوا أَنْ تُلْكُمُ الْجَنَّةَ أَوْ رُتِّمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (اعراف / ۴۳): و به آنان ندا داده می‌شود که این همان بهشتی است که آن را به [پاداش] آنچه انجام می‌دادید میراث یافته‌اید.

جهنم، کانون قهر و غضب الهی است و مطابق قرآن، مشتمل بر عذاب‌های جسمی و روحی است. و آنها که اصرار دارند آن را تنها به مجازات‌های روحی و معنوی تفسیر کنند، باید بخش عظیمی از آیات قرآن را نادیده گرفته و انکار نمایند یا بدون دلیل بر معنایی مجازی حمل کنند. در اینکه ماهیت دوزخ یا جهنم چیست و عذاب‌ها و کیفرهای آن چگونه است، بهترین راه آن است که از نام‌ها و اوصافی که در آیات مختلف قرآن برای آن ذکر شده کمک بگیریم. هر چند شناخت و معرفت ما درباره مسائل جهان دیگر، هر قدر هم زیاد باشد، محدود است و تنها شبحی از دور برای ما نمایان است، اما جزئیات و خصوصیات آن برای ما روشن نیست زیرا که عالم آخرت به طور کلی جهانی است بالاتر از این عالم. درست مانند عالم جنین نسبت به زندگی بیرون شکم مادر. بنابراین احاطه کامل بر اسرار آن برای مردم دنیا غیرممکن است ولی این امر هرگز مانع معرفت و شناخت اجمالی آن نخواهد بود.

برخی از نام‌ها و اوصاف جهنم در قرآن

- 1 (جهنم): معروف‌ترین نام دوزخ، همان «جهنم» است.^{۵۱} برخی جهنم را به معنای «آتش» و بعضی دیگر به «عمیق و ژرف» معنا کرده‌اند. بعضی این واژه را عبری می‌دانند که اصل آن، «گی هنوم» است به معنای دره و مکانی در بیت المقدس برای نابودی گناهکاران. به تونل زیرزمینی که حرارت در آن می‌دمند و زمین حمام را گرم می‌کند نیز جهنم می‌گویند. به هر حال، این واژه در قرآن مجید، نامی است برای محلی که مملو از انواع عذاب‌هاست و کانون قهر و غضب الهی است و دارای درکات و مراتب مختلف است.
- 2 (سَقَر^{۵۲}): ریشه سقر به معنای دگرگون شدن و ذوب شدن بر اثر تابش آفتاب است. همچنین به معنای حرارت شدیدی است که رنگ اشیاء یا صفات آن‌ها را دگرگون می‌سازد.
- 3 (سَعِير^{۵۳}): ریشه این واژه به معنای برافروختن آتش است. سعیر، آتشی است که بسیار سوزان و شعله‌ور و ملتهب باشد. سعیر گاهی به معنای جنون نیز آمده است چرا که در این حالت، شخص شعله‌ور می‌گردد و هیجان به او دست می‌دهد.
- 4 (حَطْمَه^{۵۴}): واژه حطمه به معنای «در هم شکستن اشیاء خشک» است. حطیم به محلی از کعبه گفته می‌شود که میان حجرالاسود و درب خانه کعبه واقع شده است. این نام‌گذاری به این دلیل است که مردم، سخت در آنجا ازدحام می‌کنند، گویی از شدت فشار می‌خواهد استخوان‌ها درهم‌شکند. بنابراین نامگذاری دوزخ به حطمه به خاطر آن است که آتش سوزانش همه چیز را در هم می‌شکند و متلاشی می‌سازد.

^{۵۱} و إِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ * لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ (حجر / ۴۳-۴۴): و قطعاً وعده‌گاه همه آنان دوزخ است، [دوزخی] که برای آن هفت در است، و از هر دری بخشی معین از آنان [وارد می‌شوند].
^{۵۲} سَأَصْلِيهِ سَقَرٌ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرٌ * لَا تُبْقِي وَ لَا تَدْرُ * لَوَاحِةً لِّلْبَشْرِ * عَلَيْهَا تِسْعَةُ عَشْرَ (مدثر / ۲۶-۳۰): زودا که او را به سَقَر در آورم، و تو چه دانی که آن سَقَر چیست؟ نه باقی می‌گذارد و نه رها می‌کند، پوست‌ها را سیاه [و دگرگون] می‌گرداند. [او] بر آن [دوزخ]، نوزده [نگهبان] است.

^{۵۳} فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ (شوری / ۷): گروهی در بهشتند و گروهی در آتش.

^{۵۴} كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ * نَارُ اللَّهِ الْمَوْقُودَةُ * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ (همزه / ۴-۷): ولی نه! قطعاً در آتش خردکننده فرو افکنده خواهد شد. و تو چه دانی که آن آتش خردکننده چیست؟ آتش افروخته خدا [بی] است. [آتشی] که به دلها می‌رسد.

از بعضی روایات این گونه برداشت می‌شود که هر یک از نام‌های جهنم از جمله حطمه، اشاره به بخش خاصی از دوزخ می‌باشد.

انسان‌ها، هیزم جهنم

وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا (جن / ۱۵): ولی منحرفان (یا ظالمان)، هیزم جهنم خواهند بود. إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ (آل عمران / ۱۰): در حقیقت، کسانی که کفر ورزیدند، اموال و اولادشان چیزی [از عذاب خدا] را از آنان دور نخواهد کرد و آنان خود، هیزم دوزخند. هیزم و آتش‌گیره‌ی آتش جهنم، خود انسان‌ها به اضافه سنگ‌ها (بت‌ها) هستند. بنابراین آتش دوزخ از این نظر، هیچ شباهتی به آتش دنیا ندارد. هنگامی که آتش جهنم، مستحقان خود را از دور می‌بیند، صدای وحشتناک و خشم‌آلودش که با نفس زدن‌های شدید همراه است دیده می‌شود. إِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغِيظًا وَ زَفِيرًا (فرقان / ۱۲): چون [دوزخ] از فاصله‌ای دور، آنان را ببیند، خشم و خروشی از آن می‌شنوند.

طبقات جهنم

وَأَنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ * لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ (حجر / ۴۳-۴۴): و قطعاً وعده‌گاه همه آنان دوزخ است، [دوزخی] که برای آن هفت در است، و از هر دری بخشی معین از آنان [وارد می‌شوند]. منظور از ابواب جهنم (درهای دوزخ)، طبقات مختلف دوزخ است که از نظر شدت عذاب، با هم متفاوت می‌باشند. بنابراین هر یک از این درهای هفت‌گانه در واقع به یکی از این طبقات گشوده می‌شود. روایات متعدد معصومین، شاهی بر صحت این تفسیر است.

برخی نیز گفته‌اند که منظور از این درها، همان اعمال و گناهانی است که سرچشمه ورود به دوزخ است. البته این برداشت با تفسیر قبلی نیز قابل جمع است. همان‌طور که اعمال آدمی با هم متفاوت و اصناف مجرمان و کفار، با هم مختلفند، مجازات آنها نیز در جهان دیگر، یکسان نیست و با یکدیگر فرق بسیار دارد.

در قرآن کریم سخنی از شمار درهای بهشت به میان نیامده ولی درهای جهنم را هفت تا دانسته است ولی روایاتی پرشمار، تعداد درهای بهشت را هشت عدد شمرده‌اند. این معنا اشاره به آن دارد که راههای وصول به سعادت که بهشت مظهر آن است از طرق سقوط در دامان بدبختی که جهنم کانون آن است فزون‌تر، و رحمت گسترده الهی بر غضبش پیشی گرفته است.

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَ لَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا (نساء / ۱۴۵): آری، منافقان در پایین‌ترین درجات دوزخند، و هرگز برای آنان یآوری نخواهی یافت.

در زبان عربی به پله‌هایی که به سمت بالا می‌روند، درجه و به پله‌هایی که به سمت پایین می‌روند (مانند پله‌های سرداب و زیرزمین) درکه می‌گویند.

منافقان در پایین‌ترین و بدترین طبقات جهنم جای دارند. این امر نشان می‌دهد که نفاق، بدترین گناه و پست‌ترین نقطه دوزخ است. دلیل آن هم روشن است. خطری که از ناحیه منافقان، دامان جامعه اسلامی را می‌گیرد به مراتب از خطر کفار و دشمنانی که با صراحت، کفر و عداوت خود را آشکار می‌سازند بیشتر است.

شدت عذاب‌های جهنم

يُبَصَّرُونَهُمْ يَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بِنَيْبِهِ * وَصَاحِبَتِهِ وَأَخِيهِ * وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ * وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ * كَلَّا إِنَّهَا لَأَطْلَى * نَزَاعَةً لِّلشَّوَى (معارج / ۱۱-۱۶): آنان را به ایشان نشان می‌دهند. گناهکار آرزو می‌کند که کاش برای رهایی از عذاب آن روز، می‌توانست پسران خود را عوض دهد، و [نیز] همسرش و برادرش را، و قبیله‌اش را که به او پناه می‌دهد، و هر که را که در روی زمین است همه را [عوض می‌داد/ فدا می‌کرد] و آن گاه خود را رها می‌کرد. نه چنین است. [آتش] زبانه می‌کشد، پوست سر و اندام را می‌کند و می‌برد.

این تعبیر به خوبی نشان می‌دهد که عذاب الهی در آن روز به قدری هولناک است که مجرم حاضر می‌شود تمام سرمایه‌های خود و همه عزیزانش، بلکه تمام مردم جهان را برای نجات خودش فدا کند. اما چه سود که هیچ یک از اینها از او پذیرفته نمی‌شود و او گرفتار اعمال خویش و عواقب دردناک آن است.

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ * انطَلِقُوا إِلَى مَا كُنْتُمْ بِهِ تُكذِّبُونَ * انطَلِقُوا إِلَى ظِلِّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ * لَا ظَلِيلٍ وَلَا يُغْنِي مِنَ اللَّهِبِ * إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرِّ كَالْقَصْرِ * كَأَنَّهُ جِمَالَتٌ صَفْرٌ * وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ * هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ (مرسلات / ۲۸-۳۵)

آن روز وای بر تکذیب‌کنندگان. بروید به سوی همان چیزی که آن را تکذیب می‌کردید. بروید به سوی [آن] سایه [دود] سه شاخه، نه آرامش‌بخش است و نه از شعله [آتش] حفاظت می‌کند. [دوزخ] چون کاخی [بلند] شراره می‌افکند، گویی شترانی زرد رنگند. آن روز وای بر تکذیب‌کنندگان. این، روزی است که دم نمی‌زنند.

در این آیات، نکته‌های عجیبی پیرامون شدت آتش دوزخ بیان شده است. نخست اینکه به منکران این دادگاه بزرگ و آلودگان به انواع گناه گفته می‌شود بروید به سوی سایه. اما کدام سایه؟ سایه ناشی از دودهای خفقان‌باری که سه شاخه دارد. شاخه‌ای بر فراز سر و شاخه‌ای از سمت راست و چپ. سایه مرگباری که از هر سو آنها را احاطه می‌کند. سایه‌ای نه همچون سایه‌های آرامبخش درختان با طراوات بهشتی یا سایه سقف قصرها، بلکه سایه‌ای داغ و سوزان.

دیگر اینکه سایه چند شاخه‌ای که پر از جرقه‌های آتشین است، جرقه‌هایی عظیم همچون کاخ‌ها! یا همچون شترانی زرد رنگ که با سرعت به هر سو می‌دوند. جایی که سایه‌اش این چنین باشد آتشش چگونه است؟! امروزه میدان‌های جنگ‌های جنایت‌بار که بمب‌های چندتنی بر آن فرو می‌ریزند و همه چیز در دود و آتش فرو می‌رود می‌تواند تصویر کوچکی از آن عذاب بزرگ را داشته باشد. با آن جرقه‌های عظیم و ترکش‌های آتشین که تا شعاع وسیعی اطراف خود را پر از شراره می‌کند. تازه این سایه آن آتش است!

تعبیر قصر و شتران زرد رنگ شاید اشاره‌ای به ثروت بی‌حساب مستکبران باشد که همیشه قلوب محرومان را آتش زده است.

وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى * الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى * ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَ لَأِ يَحْيَى (اعلیٰ / ۱۱-۱۳): اَمَّا بَدْبَخْتُ تَرِيْنُ اَفْرَادٍ اَزْ اَنْ [پدیرش تذکر پیامبر (ص)] دوری می‌گزیند، همان کسی که در آتش بزرگ وارد می‌شود، سپس در آن آتش نه می‌میرد و نه زنده می‌شود!

دوزخیان همیشه در حالتی میان مرگ و زندگی گرفتارند. نه می‌میرند که آسوده شوند و چیزی درک نکنند و نه آن حالت را می‌توان زندگی نام نهاد همان‌گونه که در عذاب‌های شدید دنیاست که انسان دائماً میان مرگ و زندگی دست و پا می‌زند.

عذاب‌های جسمانی دوزخیان

1) **غذاها و نوشیدنی‌های مرگبار:** یک غذای نامناسب و گلوگیر و ناگوار و بدبو و بدطعم و داغ و سوزان، عذاب دردناکی است و در مقابل، یک نوشیدنی یا غذای لذیذ و گوارا، مایه لذت جسم و راحت تن است و حتی در روح انسان تاثیر می‌گذارد و به او نشاط می‌بخشد. به عکس، غذاها و نوشیدنی‌های ناگوار که هم عذاب جسم است و هم سبب ناراحتی جان.

یکی از طعام‌های گناهکاران، درخت **زقوم** است. غذایی که همانند فلز گداخته در شکم‌ها می‌جوشد، جوششی همانند آب سوزان. درختی است که از قعر جهنم می‌روید و شکوفه‌هایش همچون **سرهای شیاطین** است.

سوال: چرا با اینکه هیچ‌کدام از مخاطبان این آیه نه شیطان را دیده بودند و نه سرهای شیاطین را، چنین تشبیهی در این آیه به کار رفته است؟

پاسخ: هر چیز زشت و وحشتناکی را به شیطان تشبیه می‌کنند همان‌گونه که هر موجود زیبایی را به فرشته تشبیه می‌نمایند با اینکه هیچ‌کس فرشته را نیز ندیده است. زنان مصر درباره قیافه یوسف گفتند صورتش درست مانند فرشته است! ما هذا بَشَرًا اِنْ هَذَا اِلَّا مَلَكٌ كَرِيْمٌ (یوسف / ۳۱)

بنابراین زقوم نه تنها ناگوار و بدطعم و بدبو است بلکه از نظر ظاهر نیز بسیار بدمنظر است به خلاف بسیاری از گیاهان سمی دنیا که ظاهر زیبایی دارند!

یکی از نوشیدنی‌های جهنمیان، **غسلین** است. غسلین، خونابه‌ای است که از بدن دوزخیان فرو می‌ریزد. یکی از غذاهای جهنمی، **ضریع** است. در حدیثی از پیامبر (ص) آمده است که ضریع چیزی است که در آتش دوزخ می‌روید، شبیه خار، تلخ‌تر از صبر (صبر گیاهی است که گل زرد رنگ بسیار تلخی دارد) بدبوتر از مردار و سوزان‌تر از آتش.

2) **لباس:** در دوزخ، همه چیز رنگ عذاب و کیفر دارد، حتی لباس. در آنجا لباس‌هایی از آتش بر تن جهنمیان پوشانده می‌شود و به غل و زنجیر کشیده می‌شوند. در آیه‌ای دیگر، **قَطْران** به عنوان لباس جهنمیان معرفی شده است. قطران نوعی ماده سیاه رنگ بدبو و قابل اشتعال است.

3) **سایر عذاب‌ها:** پوست جهنمیان در آتش، بریان می‌شود و دوباره پوست بر آن رویانده می‌شود تا عذاب الهی را بچشند و این امر تکرار می‌شود.

سوال: اگر آن پوست به پوست‌های دیگری تبدیل شود، گناه پوست‌های تازه چیست که بسوزند؟

پاسخ: امام صادق (ع): پوست‌های نو، همان سابق است و در عین حال، غیر آن است! مانند آن که کسی خشتی را بشکند و دو مرتبه آن را در قالب بریزد و به صورت خشت تازه‌ای درآورد. این خشت دوم، همان خشت اول است و در عین حال، خشت تازه‌ای است. طبق این روایت، پوست‌های جدید از همان مواد پوست‌های گذشته تشکیل می‌شوند.

در آیه‌ای دیگر، گفته شده کسانی که طلا و نقره را گنجینه می‌سازند و در راه خدا انفاق نمی‌کنند مجازات دردناکی خواهند داشت. سکه‌های طلا و نقره را در آتش جهنم داغ می‌کنند و با آن، صورت و پهلو و پشتشان را داغ می‌کنند. و به آنها گفته می‌شود این همان چیزی است که برای خود گنجینه ساختید. بچشید چیزی را که برای خود اندوختید. گویا در جهنم نیز زندان‌های انفرادی وجود دارد چرا که در آیه‌ای از قرآن آمده است: هنگامی که در مکان تنگ و محدودی از جهنم افکنده می‌شوند در حالی که در غل و زنجیرند، واویلا می‌کنند. در این حال به آنها گفته می‌شود این داد و فریادها بیهوده است. امروز نه یک بار واویلا بگویید بلکه بسیار واویلا سر دهید که مصائب شما زیاد است و در خور واویلاها!

عذاب‌های روحی جهنمیان:

منظور از درد و کیف‌های روحی، مجموعه اموری است که روح و جان انسان را در فشار قرار می‌دهد هر چند ظاهراً تاثیری در جسم او نداشته باشد و یا آنکه تاثیر دوگانه دارد؛ هم جسم را مستقیماً آزار می‌دهد و هم روح را. قرآن می‌گوید برای تکذیب کنندگان آیات الهی، غذایی خوارکننده و رسوا کننده خواهد بود. شاید بتوان گفت از آتش دوزخ بالاتر، همان رسوایی است. درست مثل اینکه بعضی از رفتن به زندان زیاد ناراحت نیستند بلکه اصرار دارند این مساله فاش نشود. زیرا فاش شدنش مایه رسوایی آنها در سطح جامعه می‌شود و آن دردناک‌تر از خود زندان است.

رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ * قَالَ اخْسِئُوا فِيهَا وَ لَا تُكَلِّمُونِ (مومنون / ۱۰۷-۱۰۸): پروردگارا، ما را از اینجا بیرون بر، پس اگر باز هم [به بدی] برگشتیم، در آن صورت ستمگر خواهیم بود. می‌فرماید: « [بروید] در آن گم شوید و با من سخن مگویید.»

« اخْسِئُوا » تعبیری است که برای دور کردن سگ به کار می‌رود و به کارگیری آن در اینجا برای تحقیر این ستمگران مستکبر است. بلکه از این دردناک‌تر این است که مولای کریم و مهربان، بنده‌ای را از خود براند و به او بگوید هرگز با من سخن مگو. در اینکه چرا آنها به چنین عذاب دردناکی در آنجا مبتلا می‌شوند، آیات بعد پرده از روی این مساله برداشته، می‌گویند: «این به خاطر آن است که گروهی از بندگان من می‌گفتند: پروردگارا ما ایمان آورده‌ایم، ما را ببخش و بر ما رحم کن، و تو بهترین رحم‌کنندگانی. اما شما آنها را به باد مسخره گرفتید ... و پیوسته به آنها می‌خندیدید.» نتیجه آن تمسخرها و خندیدن به افراد باایمان این است که امروز مورد تحقیر قرار گیرید و این در حقیقت، تجسمی است از اعمال خودتان.

در آیه‌ای دیگر، اشاره شده که هیزم جهنم، انسان‌ها و سنگ‌هاست. این تعبیر نشان می‌دهد که آتش دوزخ با آتش این دنیا بسیار متفاوت است. برخی گفته‌اند که اصولاً انسان را به منزله هیزم و هم‌ردیف سنگ‌ها قرار دادن، خود نوعی **تحقیر** و مجازات روحی و معنوی برای آنهاست.

وَ نَادَىٰ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ (اعراف/ ۴۴): و بهشتیان، دوزخیان را آواز می‌دهند که: «ما آنچه را پروردگارمان به ما وعده داده بود درست یافتیم آیا شما [نیز] آنچه را پروردگارتان وعده کرده بود راست و درست یافتید؟» می‌گویند: «آری.» پس آواز دهنده‌ای میان آنان آواز درمی‌دهد که: «لعنت خدا بر ستمکاران باد.»

این سخن بهشتیان که به عنوان **سرزنش** به جهنمیان گفته می‌شود، همچون نمکی بر جراحات دل دوزخیان می‌نشیند و شعله‌های درون آنها را برافروخته‌تر می‌کند.

یکی از شیرین‌ترین و پرخاطره‌ترین رخدادهای دوران حیات هر شخص ازدواج است. پسر و دختر در سایه ازدواج، افزون بر پاسخ معقول به نیازهای غریزی، برای یک عمر در کنار خود، همنشین و هم‌رازی می‌یابد که می‌تواند بهتر از هر کس دیگر، شادی‌های خود را با او تقسیم کند و در برخورد با تلخی‌ها و ناکامی‌ها به او پناه آورد. فرد در کنار همسر به استقلال مالی می‌رسد و با برخورداری از فرزندان، ضمن آنکه بازار زندگی‌اش رونق و صفایی دوباره می‌یابد، به نیاز جاودانه زیستن خود نیز پاسخی در خور می‌دهد و با تربیت فرزندان شایسته، خود را از نعمت‌های دنیوی و اخروی، بهره‌مند می‌سازد.

آفرینش همسر

بر اساس آیات قرآن، آفرینش حوا با فاصله کوتاهی پس از آفرینش آدم صورت گرفته است. این امر، از نیاز غریزی و فطری انسان به داشتن همسر حکایت دارد.

يا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا (نساء / ۱): ای مردم، از پروردگارتان که شما را از «نفس واحدی» آفرید و جفتش را [نیز] از او آفرید پروا دارید.

منظور از نفس واحد، حضرت آدم است. طبق این آیه، آفرینش حوا از جان آدم است. به عبارت دیگر، گوهر آفرینش زن و مرد، یکی است. خداوند در آیات متعددی، در نظر گرفتن همسر برای انسان‌ها - اعم از زن و مرد - را از نعمت‌های خود برشمرده است.

وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَ حَفَدَةً (نحل / ۷۲): و خدا برای شما از خودتان همسرانی قرار داد، و از همسرانتان برای شما پسران و نوادگانی نهاد.

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (روم / ۲۱): و از نشانه‌های او اینکه از [نوع] خودتان همسرانی برای شما آفرید تا بدانها آرام گیرید، و میانتان دوستی و رحمت نهاد. آری، در این [نعمت] برای مردمی که می‌اندیشند قطعاً نشانه‌هایی است.

- 1) آیه فوق، خطاب به هم مردان و هم زنان است چرا که در عربی، به هر یک از زن و مرد، زوج اطلاق می‌شود.
- 2) حکمت ازدواج در این آیه، سکون و آرامش یافتن مرد در کنار زن، و زن در کنار مرد دانسته شده است. آرامشی که بخشی از آن مربوط به نیازهای جنسی و بخشی دیگر، ناظر به نیازهای عاطفی است. از آنجا که زن و مرد نسبت به یکدیگر، ناقص و نیازمندند هر یک به دیگری روی می‌آورد تا در کنار او آرامش بگیرد. از دیدگاه شهید مطهری، تجربه نشان داده است که افرادی که در تمام عمر به خاطر هدف‌های معنوی، مجرد زندگی کرده و نخواسته‌اند زن و بچه داشته باشند که مانع رسیدن آنها به معنویات شود، در همه آنها یک نقص - ولو به صورت خاصی وجود داشته است. گویی انسان یک نوع کمال روحی دارد که آن کمال روحی جز در مدرسه خانواده، در هیچ مدرسه‌ای کسب نمی‌شود.
- 3) ایجاد مودت و محبت و رحمت در میان زن و شوهری که هیچگونه سابقه قبلی نداشته، یکی از علائم و نشانه‌های پروردگار می‌باشد.

نظرات مختلف درباره تفاوت مودت و رحمت:

۱. «رحمت»، مهر باطنی و قلبی است و «مودت»، ظاهر شدن اثر آن مهر قلبی در گفتار و رفتار فرد است.
۲. «مودت» انگیزه ارتباط در آغاز کار است، اما در پایان که یکی از دو همسر ممکن است ضعیف و ناتوان گردد و قادر بر خدمتی نباشد، «رحمت» جای آن را می‌گیرد.
۳. «مودت»، دو طرفه است و رحمت یک طرفه. «مودت» غالباً جنبه متقابل دارد، اما رحمت یک جانبه و ایثارگرانه است، زیرا برای بقاء یک جامعه گاه خدمات متقابل لازم است که سرچشمه آن «مودت» است و گاه خدمات بلاعوض که نیاز به ایثار و «رحمت» دارد.

اسلام و تشویق به ازدواج

از آنجا که تمام ادیان الهی، خودارضایی (استمناء)، زنا و هم‌جنس‌گرایی را راه‌های نامشروع ارضای غریزه جنسی دانسته‌اند، ازدواج، به عنوان بنیانی حلال و محبوب در پیشگاه خداوند معرفی شده است. در اسلام درباره پیشگامی و تسریع در ازدواج، تشویق‌های فراوانی شده است. ازدواج، زمینه به دست آوردن نصف یا دو سوم از دین است. دو رکعت نماز یک متاهل، برتر از هفتاد رکعت نماز شخص مجرد است. در روایات، ازدواج باعث خیر دنیا و آخرت، و زیاد کننده روزی شمرده شده است. از سوی دیگر، مجرد زیستن (عزوبت) نکوهش شده و پست‌ترین مردگان مسلمانان را کسانی شمرده‌اند که در حال مجرد بمیرند.^{۵۵}

«وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ إِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (نور/ ۳۲): «مردان و زنان بی‌همسر خود را همسر دهید، همچنین غلامان و کنیزان شایسته خود را. اگر فقیر باشند، خداوند از فضل خود آنان را بی‌نیاز می‌سازد. خداوند گشایش‌دهنده و آگاه است!»

ایامی: جمع ایّم به معنای کسی است که همسر ندارد. حال چه اصلاً ازدواج نکرده یا به هر دلیل (طلاق یا فوت همسر) فعلاً همسری ندارد. ممکن است به نظر برسد که این آیه خطاب به جوانان است که ازدواج کنید، حال آنکه چنین نیست. این آیه خطاب به والدین و حکومت اسلامی است. یعنی یکی از وظایف آنها فراهم کردن مقدمات ازدواج بی‌همسران است و رسالت حل این مشکل بر عهده آنهاست نه جوانان. با نگاه این آیه، تمام متأهلین جامعه نسبت به تأهل مجردان، تکلیف دارند. حکومت هم در این باره رسالت دارد و باید امکاناتی که در اختیار دارد را برای اصلاح این امر عرضه کند.

ترتیب آیات مربوط به حفظ نگاه و حجاب و ازدواج و عفاف به این شکل است:

یک. دعوت مردان و زنان مومن به عفت چشم و دامن

دو. دعوت از دختران و زنان برای حفظ پوشش و پرهیز از زینت‌گرایی

سه. فرمان به والدین و حکومت برای مهیا ساختن زمینه‌های ازدواج بی‌همسران و نترسیدن از فقر

چهار. ضرورت پاکدامنی برای جوانانی که به هر دلیلی - غیر از فقر - زمینه ازدواج برای آنان فراهم نیست.

^{۵۵} الکافی، ج ۵، ص ۳۲۹؛ تهذیب‌الاحکام، ج ۷، ص ۲۸۶.

انکحوا به معنای فراهم کردن مقدمات ازدواج است که عبارتند از: تشویق به مسأله ازدواج، پادرمیانی برای حل مشکلات، پیدا کردن همسر مناسب، کمک‌های مالی و...

- از امیرالمومنین (ع) نقل شده است: بهترین شفاعت آن است که میان دو نفر برای امر ازدواج میانجی‌گری کنی، تا این امر به سامان برسد.^{۵۶}

- و نیز از پیامبر (ص) روایت شده است: کسی که فرزندش به حد رشد رسد و امکانات تزویج او را داشته باشد و اقدام نکند، و در نتیجه فرزند مرتکب گناهی شود، این گناه بر هر دو نوشته می‌شود.^{۵۷}

قرآن، ازدواج بردگان را نیز مسأله مهمی می‌داند. در عبارت «وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ إِمَائِكُمْ» منظور از صالحین، یعنی غلامان و کنیزانی که مشکلات اخلاقی جدی نداشته و شایستگی و صلاحیت ازدواج را داشته باشند. این صفت، نشان می‌دهد که بین غلامان و کنیزان، آلودگی‌های اخلاقی و مفسداتی شیوع داشته، درست مانند معتادان کنونی جامعه ما. به معتاد نمی‌توان همسر داد. چنین فردی بیمار است و خانواده‌اش را بر باد خواهد داد؛ یا خانمی که فاسد است همین‌طور. اینها صلاحیت بر عهده گرفتن مسئولیت خانوادگی را ندارند. بنابراین غرض آیه این است که بر حکومت واجب است ازدواج همه افرادی را که صلاحیت‌های انسانی برای تشکیل زندگی دارند - اعم از آزاد و برده - را فراهم کند.

قسمت بعد آیه می‌فرماید: «إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» یعنی اگر این دو، فقیر هم باشند خداوند از فضل بی‌کرانش آنها را بی‌نیاز می‌کند. انسان مجرد، کم‌تر احساس مسئولیت کرده و تمامی استعداد خود را برای کسب درآمد مشروع، بسیج نمی‌کند ولی پس از ازدواج، به یک شخصیت اجتماعی تغییر یافته، در مقابل همسر و خانواده، احساس مسئولیت می‌کند و از تمام هوش و استعداد خود بهره می‌گیرد و با صرفه‌جویی و ابتکار و با کمک همسر و فامیل بر مشکلات زندگی فائق می‌آید.

اگر اعضای جامعه دست به دست هم بدهند، فقر و مشکلات اقتصادی قطعاً مانع ازدواج نخواهند بود. اگر اجتماع دست به دست هم دادند و به آیه شریفه «تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى» (مائده/ ۲) عمل شود، برکات آسمانی و زمینی بر چنین جامعه‌ای خواهد بارید اما اگر فرهنگ ارتباطات اجتماعی از این حالت خارج شود و هر کس فقط به فکر خود باشد، با حالتی مشابه وضعیت تأسف‌بار کنونی روبرو خواهیم شد.

- از پیامبر گرامی اسلام (ص) نقل شده: کسی که ازدواج را از ترس فقر ترک کند گمان بد به خدا برده است، زیرا خداوند متعال می‌فرماید: اگر آنها فقیر باشند خداوند آنها را از فضل خود بی‌نیاز می‌سازد.^{۵۸}

- ذهنیت جامعه ما به این شکل است که ابتدا باید از لحاظ مالی به وضعیت قابل قبولی رسید و بعد ازدواج کرد، در حالی که آیات و روایات، عکس این مطلب را می‌گویند. پیامبر (ص) ازدواج را مایه افزایش روزی دانسته‌اند و فرموده‌اند: «روزی، همراه همسر و فرزند است.»

^{۵۶}. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۲۷ (باب ۱۲ از ابواب مقدمات نکاح)

^{۵۷}. تفسیر مجمع البیان، ذیل همین آیه.

^{۵۸}. وسائل الشیعه ج ۱۴، ص ۲۴ (باب ۱۰ از ابواب مقدمات نکاح)

توصیه به عفت

«وَلَيْسَتُعْفِ الدِّينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُعْزِبَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ...» (نور/ ۳۳): «و کسانی که امکانی برای ازدواج نمی‌یابند، باید پاکدامنی پیشه کنند تا خداوند از فضل خود آنان را بی‌نیاز گرداند!»

خداوند در این آیه، چه کسانی را توصیه به حفظ عفت و پاکدامنی می‌کند؟ کسانی که به دلیل فقر ازدواج نمی‌کنند؟ خیر. در آیه قبلی به صراحت بیان شده که فقر و کمبودهای اقتصادی، قطعاً مانع ازدواج نیست. منظور این آیه، موانع **غیراقتصادی** است. مثلاً پیدا نشدن «فرد مناسب» برای ازدواج. وقتی فردی به خواستگاری می‌رود، یا او طرف مقابل را نمی‌پسندد یا طرف مقابل او را و گاهی این کار تکرار می‌شود. ممکن است فردی چند سال برای ازدواج اقدام کرده اما مورد مناسب را پیدا نکرده باشد. اینجاست که آیه می‌گوید عفت به خرج بده و به فضل خداوند امیدوار باش. همین قدر که جوانی حداقل عقلانیت و دین و حیا را دارد، صلاحیت ازدواج را دارد و باید اقدام کند. شاهد قرآنی ما برای این معنا، آیه طلاق است. در آیه طلاق در سوره نساء آمده است: «وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ» (نساء/ ۱۳۰) زن و شوهری که نمی‌توانند سازگاری داشته باشند و از هم جدا می‌شوند، خداوند هر کدام از آنها را با فضل و کرم خود، بی‌نیاز می‌کند. مطمئناً در اینجا مال مطرح نیست. دغدغه این دو نفر برای بعد از طلاق چیست؟ اینکه مرد صاحب همسر نشود و زن هم شوهر پیدا نکند. این آیه می‌گوید اگر واقعاً نمی‌توانید با هم زندگی کنید خدا از وسعش تک‌تک شما را در زندگی دیگری بی‌نیاز خواهد کرد و غنا خواهد بخشید.

جنبه فردی و اجتماعی ازدواج

طبیعت ازدواج به شکلی است که اساساً موضوعیت فردی و اجتماعی آن با هم متفاوت است. اگر امر ازدواج اکثریت افراد جامعه سامان نگیرد، گسترش مفاسد قطعی خواهد بود. اگر نگاهمان فردی باشد، ازدواج مستحب مؤکد است، اما وقتی با نگاه اجتماعی به قضیه می‌نگریم می‌بینیم ازدواج واجب است.

یک مورد ویژه برای ازدواج

اگر فردی احساس کند در معرض گناه است، بر او **واجب عینی** است که جداگانه اقدام کند و ازدواج نماید ولو دیگران به او کمک نکنند؛ ولو جامعه رسالت خود را نشناسد و به آن عمل نکنند. این فرد باید بر خدا توکل کرده و اقدام کند و گرنه دچار فحشا خواهد شد. خدا برای این فرد که بنایش بر حفظ تقواست راه خروجی قرار خواهد داد چرا که: «... وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا. وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ...» (طلاق/ ۲ و ۳): «و هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می‌کند، و او را از جایی که گمان ندارد روزی می‌دهد و هر کس بر خدا توکل کند، کفایت امرش را می‌کند.»

احترام اسلام به آیین‌های ازدواج در ملل مختلف

از نظر اسلام پیوند زناشویی که بر اساس سنت و عرف خاص یک ملت صورت گرفته باشد **فحشا** نامیده نمی‌شود؛ حتی اگر طبق آن آئین و عرف دینی، ازدواج خواهر و برادر یا پدر و فرزند یا مادر و فرزند صورت گیرد. این مطلب، نشان‌دهنده اهمیت نهاد خانواده و ارزش و احترامی است که اسلام برای استحکام چارچوب آن قائل است. فردی با امام صادق (ع) همراه بود. لحظه‌ای از غلامش غافل شد و او را گم کرد. بعد از جستجو نیز او را پیدا نکرد. ناگهان غلام از

دور پیدا شد. ارباب، تا او را دید به مادرش ناسزا گفت. امام(ع) از این رفتار ناشایست ارباب، خشمگین شدند به نحوی که وی از مشاهده غضب در چهره امام(ع) وحشت کرد و در توجیه کارش گفت: در دین اینها، خواهر و برادر و پسر و مادر ازدواج می کنند. اینها زرتشتی اند. امام(ع) فرمودند: «مگر تا به حال این حکم شرعی را نشنیده‌ای که هر قومی برای خود ازدواجی دارد؟»^{۵۹} ازدواج اینها بر اساس ضوابط دینی‌شان مجاز است. این کار تو، فحش و اهانت بود و تو حق نداشتی این نسبت را به او بدهی.» راوی می گوید: ما دیگر امام صادق(ع) را همراه آن فرد مشاهده نکردیم. گویا حضرت به دلیل اینکه حقوق غلامش را رعایت نکرد با او قطع ارتباط نموده بود.

داستان موسی (ع) و دختران شعیب

و چون به آب مدین رسید، گروهی از مردم را بر آن یافت که [دامهای خود را] آب می دادند، و پشت سرشان دو زن را یافت که [گوسفندان خود را] دور می کردند. [موسی] گفت: «منظورتان [از این کار] چیست؟» گفتند: «[ما به گوسفندان خود] آب نمی دهیم تا شبانان [همگی گوسفندانشان را] برگردانند، و پدر ما پیری سالخورده است. پس برای آن دو، [گوسفندان را] آب داد، آن گاه به سوی سایه برگشت و گفت: «پروردگارا، من به هر خیری که سویم بفرستی سخت نیازمندم. پس یکی از آن دو زن - در حالی که با حیا گام بر می داشت - نزد وی آمد [و] گفت: «پدرم تو را می طلبد تا تو را به پاداش آب دادن [گوسفندان] برای ما، مزد دهد.» و چون [موسی] نزد او آمد و سرگذشت [خود] را بر او حکایت کرد، [وی] گفت: «مترس که از گروه ستمگران نجات یافتی. یکی از آن دو [دختر] گفت: «ای پدر، او را استخدام کن، چرا که بهترین کسی است که استخدام می کنی: هم نیرومند [و هم] درخور اعتماد است.» [شعیب] گفت: «من می خواهم یکی از این دو دختر خود را [که مشاهده می کنی] به ازدواج تو در آورم، به این [شرط] که هشت سال برای من کار کنی، و اگر ده سال را تمام گردانی اختیار با تو است، و نمی خواهم بر تو سخت گیرم، و مرا ان شاء الله از درستکاران خواهی یافت.» [موسی] گفت: «این [قرار داد] میان من و تو باشد که هر یک از دو مدت را به انجام رسانیدم، بر من تعدی [روا] نباشد، و خدا بر آنچه می گوئیم وکیل است.» (قصص / ۲۳-۲۸)

از این آیات، نکات زیادی می توان برداشت کرد:

1) دختران شعیب پیامبر در اطراف شهر مدین، مانند سایر مردم به چرای گوسفندان اشتغال داشتند. آنان پیری پدر و ناتوانی او را دلیل کار خود اعلام کردند. این امر، ضمن تاکید بر اهمیت یاری والدین و ضرورت همکاری و همدلی اعضای خانواده در تامین نیازهای اقتصادی، بیان گر نکته مهم دیگری است و آن اینکه دین با حضور زنان در اجتماع و بر عهده گرفتن شغل هیچ مخالفتی ندارد.

2) دختران شعیب ضمن حضور در اجتماع مردان، از اختلاط و همدوشی با آنان اجتناب کرده اند و منش آنها در راه رفتن و زندگی، رعایت شرم و حیا بوده است. بر این اساس، زنان با رعایت اصل عدم اختلاط و اصل عفت و حیا، آزادند تا مسئولیت های جاری زندگی را بر عهده گیرند. از سوی دیگر، بی تردید همین حیا یکی از عوامل گزینش یکی از آنان به عنوان همسر موسی (ع) بوده است.

^{۵۹} . «لکل قوم نکاح»، التهذیب، ج ۷، ص ۴۷۲؛ حدیث مشابه در الوافی، ج ۲۱، ص ۲۹۳.

3) سخن گفتن دختران و پسران با یکدیگر در صورتی که با هدفی معقول و به دور از هوس‌های شیطانی باشد، بی‌اشکال است. موسی جوان مجردی بود که به دختران شعیب رسید و بی‌آنکه تحت تاثیر هواهای نفسانی خود باشد با کمال عفت با آنان به گفتگو پرداخت و با وجود گرسنگی و خستگی شدید، گوسفندان دختران شعیب را آب داد. شاید همین عفت موسی (ع) مورد توجه دختران شعیب قرار گرفت و یکی از آنان یعنی «صفورا» که بعداً به همسری او درآمد، به پدرش توصیه کرد که او را استخدام کند. زیرا او مردی قوی و امین است.

4) موسی هنگامی که دیار مصر و کاخ فرعون را رها کرد، در حقیقت تمام آنچه داشت را رها ساخته و هیچ مالی همراه نداشت. برای همین، از خداوند خواست تا مشتی خرما یا تکه‌ای نان به او ارزانی دارد. خداوند به او امنیت و همسری شایسته داد. این امر نشان‌دهنده تحقق وعده الهی است که پیش از این نیز از آن یاد کردیم که خداوند با لطف خود، همسران فقیر را بی‌نیاز می‌سازد.

5) موسی با آن که در آن شرایط کاملاً نیازمند بود، هیچ مزدی در برابر کار خود از دختران شعیب نخواست، ولی چنان که در آیات بعدی آمده، خدا پاداش این نیکوکاری او را داد و غذا و خانواده‌ای پاک‌دامن و معلّمی هم‌چون شعیب نصیب او کرد.

6) دختران شعیب در خانه‌ی پیامبری الهی تربیت یافته بودند و از این رو قرآن سخنان و رفتار آنان را به تصویر کشید تا سرمشق دیگران شوند. در زندگی این دختران چند نکته‌ی جالب وجود دارد:

الف) آنان بیرون از خانه کار می‌کردند و به پدرشان در دام‌داری کمک می‌نمودند.

ب) کار بیرون از خانه را با عفت همراه کرده بودند و طوری عمل می‌کردند که با مردان بیگانه مخلوط نشوند و کار کردن آنها عوارضی به دنبال نداشته باشد.

ج) در برابر پرسش موسی، زیرکانه و کوتاه جواب دادند؛ از طرفی اشاره کردند که برای سیراب کردن گوسفندان آمده‌ایم و از سویی بیان کردند که نمی‌خواهیم با مردان بیگانه مخلوط شویم و عفت خود را به موسی گوش‌زد کردند و از سویی دیگر علت کار کردن خود را یاری پدر اعلام کردند. به طور طبیعی احتمال می‌رفت که جوانی که با دختران شعیب سخن می‌گوید، فردی طمع‌کار باشد؛ از این رو به او گوش‌زد کردند که ما پدر داریم و بی‌سرپرست نیستیم، ولی پدر ما پیر است و آمدن ما به میان اجتماع مردان، از سر اضطرار بوده است.

7) شعیب پیامبر، فرزندان خود را چنان تربیت کرده بود که به راحتی در مسائل خانوادگی پیشنهاد می‌دادند و اظهار نظر می‌کردند.

8) دختر شعیب از طرف خود دعوت نکرد، بلکه پیام پدر را رساند که او می‌خواهد مزد آب‌رسانی تو را بدهد. از این سخن روشن می‌شود که دختران شعیب به خانه رفتند و ماجرای گفت‌وگو و برخورد خود با جوان مصری را مخفی نکردند و جریان جوان نیرومند و نیکوکار را برای پدرشان حکایت کردند و او نیز با تیزهوشی (یا علم غیب نبوت) دریافت که این جوان می‌تواند فردی مناسب برای چوپانی یا دامادی او باشد؛ از این رو در پی تحقیق بیش‌تر برآمد و او را به خانه دعوت کرد.

9) شعیب پیامبر با دیدن موسی (ع) و ارزیابی شخصیت انسانی و اخلاقی او، ازدواج با یکی از دخترانش را به وی پیشنهاد می‌کند، با آنکه این امر خلاف مرسوم و عادت است. زیرا خواستگاری باید از طرف داماد باشد نه پدر عروس. این امر

نشان می‌دهد که از نظر قرآن، آنجا که انسان با دامادی شایسته و بااخلاق مواجه شد و خود نیز دختری هم‌کفو و شایسته داشت، بسیار بجا و نیکوست که خود پیشدستی کرده، با پیشنهاد ازدواج، مقدمات این پیوند را فراهم آورد.

(10) مهریه، از شرایط

ازدواج، و هدیه‌ای است که خداوند بر عهده گرفتن و پرداختن آن را از سوی مردان لازم دانسته است. در اینجا شعیب چون دانست که موسی (ع) مالی ندارد، با واگذاری مسئولیت اداره امور زندگی‌اش به مدت هشت یا ده سال، آن را متناسب با توان داماد خود در نظر گرفت و اصل آسان‌گیری و توجه به توان جوانان در ازدواج را به خوبی رعایت کرد. رعایت همین نکات، پیوندی مستحکم میان موسی (ع) و همسرش برقرار کرد و او نیز در پاسخ به محبت و بزرگواری شعیب، به جای هشت سال، ده سال به او خدمت نمود.

تشبیه همسران به لباس

«...هِنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ...» (بقره/ ۱۸۷)

زن و شوهر، مانند لباسی برای همدیگر هستند. این تعبیر، نهایت ارتباط مادی و معنوی مرد و زن و نزدیکی آنها را به یکدیگر و نیز مساوات آنها را در این زمینه کاملاً روشن می‌سازد، زیرا همان تعبیر که درباره مردان آمده درباره زنان هم آمده است بدون هیچ تغییری. در تشبیه همسر به لباس، نکات و لطایف بسیاری نهفته است:

۱. کاربرد کنایی لباس در اینجا اشاره‌ای به برآوردن نیازهای جنسی طرفین دارد. تامین نیازهای غریزی تنها بر عهده زنان نهاده نشده، و بر عهده مردان نیز هست.
۲. لباس باید در طرح و رنگ و جنس مناسب انسان باشد. لباسی که کوتاه باشد همان قدر بد است که لباس بلند. همسر نیز باید کفو انسان و متناسب با فکر و فرهنگ و شخصیت انسان باشد.
۳. لباس مایه‌ی زینت و آرامش است، همسر و فرزند نیز مایه‌ی زینت و آرامش خانواده‌اند. زن و شوهر کنار هم موقعیتی در خانواده و اجتماع پیدا می‌کنند که در گذشته آن را نداشته‌اند، از این رو به آنها با احترام بیشتری برخورد می‌شود.
۴. لباس عیوب انسان را می‌پوشاند، هر یک از زن و مرد نیز باید عیوب و نارسایی‌های یکدیگر را بپوشانند.
۵. لباس انسان را از سرما و گرما حفظ می‌کند، وجود همسر نیز کانون خانواده را گرم کرده و زندگی را از سردی می‌رهاند.
۶. دوری از لباس، مایه‌ی رسوایی است، دوری از ازدواج و همسر نیز سبب انحراف و رسوایی انسان می‌گردد.
۷. در هوای سرد لباس ضخیم و در هوای گرم لباس نازک استفاده می‌شود، هر یک از دو همسر نیز باید اخلاق و رفتار خود را متناسب با نیاز روحی طرف مقابل تنظیم کند اگر مرد عصبانی است، زن با لطافت با او برخورد کند و اگر زن خسته است، مرد با او مدارا کند.
۸. انسان باید لباس خود را از آلودگی حفظ کند، هر یک از دو همسر نیز باید دیگری را از آلوده شدن به گناه حفظ نماید. سر و وضع مرتب زن و آراستگی و استفاده وی از زیورآلات و از طرف دیگر، آراستگی مردان به شکل رنگ کردن مو، استفاده از عطر و لباس زیبا و رعایت بهداشت و مواردی از این قبیل، باعث افزایش جذابیت‌های متقابل زن و شوهر شده، طبق روایات باعث تقویت عفت آن دو می‌شود.

زنا و اثرات آن:

مسأله ارتباط نامشروع با زنان بیگانه یکی از موضوعاتی بوده که از دیر زمان در تاریخ بشر و ادیان الهی مطرح بوده و غالب مردم از آن بیزار بوده و هستند. در دین یهود هم این عمل ممنوع اعلام شده است. و در مجموعه قوانینی که به «ده فرمان» مشهور است در تورات فعلی آمده است: «قتل مکن، زنا مکن، دزدی مکن، بر همسایه خود شهادت دروغ مده و ...» و در انجیل‌های کنونی هم زنا عمل ناپسندی محسوب می‌شود و حتی با اینکه طلاق در انجیل فعلی ممنوع اعلام شده، ولی اجازه داده شده که زنان را به علت زنا کردن طلاق دهند. در مورد عمل ناپسند زنا، در اسلام نیز احکام سختی قرار داده شده است:

۱. زنا کردن از گناهان کبیره است.

۲. برای زناکار حدود کیفری خاصی در اسلام قرار داده شده است. مثل قتل برای کسی که با محارم خود زنا کند، رجم (سنگسار کردن) برای زناکار محصن (همسر دار) و صد ضربه شلاق برای زناکار غیر محصن. رابطه‌ی نامشروع جنسی (زنا)، در قرآن کریم، در کنار شرک، قتل، و سرقت آمده است. *وَلَا تَقْرَبُوا الرِّئِيَّ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا (اسراء/ ۳۲):* و به زنا نزدیک مشوید، چرا که آن همواره زشت و بد راهی است.

آیه نمی‌گوید زنا نکنید، بلکه می‌گوید به این عمل شرم‌آور نزدیک نشوید، این تعبیر علاوه بر تأکیدی که در عمق آن نسبت به خود این عمل نهفته شده، اشاره لطیفی به این است که آلودگی به زنا غالباً **مقدماتی** دارد که انسان را **تدریجاً** به آن نزدیک می‌کند، چشم‌چرانی یکی از مقدمات آن است، برهنگی و بی‌حجابی مقدمه دیگر، کتابهای بدآموز، فیلمهای آلوده و... هر یک مقدمه‌ای برای این کار محسوب می‌شود. **جاذبه** بعضی گناهان به حدی است که نزدیک شدن به آن هم خطر دارد. نه فقط زنا، بلکه از مقدمات زنا هم باید پرهیز کرد. گاهی یک نگاه، تلفن، نامه و تماس، زمینه‌ی ارتباط‌های نامشروع می‌شود.

گوشه‌ای از مفاسد زنا:

۱. سرچشمه‌ی بسیاری از درگیری‌ها، خودکشی‌ها، فرار از خانه‌ها، فرزندان نامشروع، بیماری‌های مقاربتی و دلهره برای خانواده‌های آبرومند است.
۲. زناکاران چون برای شهوترانی سراغ یکدیگر می‌روند، میانشان انس و الفت عمیق و آرامش نیست.
۳. زناکار، طرف مقابل را شریک زندگی نمی‌داند، وسیله‌ی اطفای شهوت می‌داند.
۴. زنا، سبب کاهش تشکیل خانواده از طریق ازدواج و موجب به وجود نیامدن ارتباط‌های فامیلی و قطع صله‌ی رحم است. چون باز شدن راه زنا، بی‌رغبتی به ازدواج را در پی دارد.
۵. چون ارتکاب زنا، بدون زحمت و خرج نیست، زناکار برای ارضای هوس خود، به سراغ گناهان زیادی می‌رود. مثلاً گاهی برای کامیابی خود، به تهمت، ارباب و دزدی دست می‌زند و حتی مرتکب قتل می‌شود.
۶. در جامعه، فرزندان نامشروع و بی‌هویت پدید می‌آید، که زمینه‌ی بسیاری از مفاسد و جرائم است و مصداق روشنی برای فحشا است.

حجاب، مفهومی برآمده از قرآن کریم و فقه اسلامی و ساخت یافته در فرهنگ ملل اسلامی که ناظر به پوشش شرعی در مقابل نامحرم، به ویژه برای زنان است. حجاب به اشکال گوناگون در فرهنگهای مختلف دیده می‌شود و به همین سبب یکی از مسائل مطرح در حوزه انسان‌شناسی است؛ اما بدیهی است که مانند هر پدیده فرهنگی دیگر، ارزش معنایی آن در فرهنگهای مختلف با تنوع روبه‌روست. در حوزه ادیان نیز توجه به موضوع حجاب دیده می‌شود، چنان که گونه‌هایی از حجاب در دیگر ادیان ابراهیمی، یعنی یهودیت و مسیحیت دیده می‌شود. ایرانیان باستان نیز نسبت به حجاب حساس بودند و در آداب دین زردشتی مضامینی در این باره بازتاب یافته است.

چند مقدمه:

1. در میان تمام اقوام و ملل، هرزگی و بی‌بند و باری، امری نکوهیده و مضر به شخصیت فردی و اجتماعی انسان محسوب می‌شود. در تمام ادیان الهی بر این نکته تاکید شده است و حتی فیلسوفانی که به لذت‌گرایی معروف‌اند آن را تقبیح کرده‌اند. یانگ‌چو، فیلسوف لذت‌گرای پیش از میلاد با اینکه خواستار لذت‌های حسی بود، ولی علیه زیاده‌روی‌ها و هرزگی‌ها که از دیدگاه او و مکتبش، ویرانگر طبیعت انسان است، به مقابله برمی‌خاست.^{۶۰} این امر، نشان‌دهنده این است که فطرت انسان با آزادی‌های بی‌حد غریزه جنسی، سازگاری ندارد. مهار کردن آن با توجه به سایر نیروهای انسانی لازم و مطلوب است. لزوم وجود عفاف و حیا، اصل مشترک میان طرفداران حجاب و مخالفان آن است.
2. در شریعت اسلامی برای پیشگیری از این انحراف، از یک سو حجاب و رعایت حریم از سوی زن و مرد توصیه شده و از سوی دیگر، بر ازدواج ترغیب شده است.
3. منظور از حجاب، **خانه‌نشینی زن یا پنهان کردن وی** نیست. بلکه نقطه مقابل هرزگی و تبرج^{۶۱} است. آنچه باعث شود زن و مرد در صحنه اجتماع، نه به عنوان دو انسان، بلکه به عنوان دو جنس، رو در رو شوند، مذموم و ناپسند است. ارتباط جنسی تنها محدود به محیط خانواده است.
4. آنچه به عنوان پوشش زن می‌توان به شریعت اسلامی نسبت داد امور زیر است:
 - a. زنان باید اندام خود را به جز صورت و دو دست (تا مچ) از مردان بیگانه بپوشانند.
 - b. در انتخاب رنگ و مدل و کیفیت لباس، دستور خاصی از دین وارد نشده، لکن باید به گونه‌ای انتخاب شود که حجم بدن او مشخص نبوده و وقار و شخصیت او در مقابل مردان بیگانه محفوظ بماند.
 - c. **اختلاط**^{۶۲} زنان و مردان تا وقتی که در دایره معاشرت **دو انسان** باشد حرام نیست. اختلاط حرام آن است که در معاشرت، **جاذبه‌های جنسی مطرح باشد**.
 - d. رعایت جانب احتیاط در موارد یاد شده امری پسندیده و نیکو است.

^{۶۰} اخلاق در چین و هند باستان، ص ۵۴

^{۶۱} آرایش و خودنمایی زن برای بیگانه

^{۶۲} گفت‌وگوی زن و مرد و حتی شنیدن صدای زن نیز حکم اختلاط را دارد.

الف. شبهات درباره دینی بودن حجاب:

دسته‌ای از ایرادهایی که در زمینه پوشش بیان شده به این نتیجه ختم می‌شود که حجاب و پوشش به شکل توصیه شده‌ی فعلی، ریشه دینی نداشته بلکه به نام دین تمام شده است.

۱. آیا حجاب، ریشه دینی ندارد؟

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ * وَ قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلَا يَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولَى الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَ تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (نور/ ۳۰-۳۱): به مردان با ایمان بگو: «دیده فرو نهند و پاکدامنی ورزند، که این برای آنان پاکیزه‌تر است، زیرا خدا به آنچه می‌کنند آگاه است.» * و به زنان با ایمان بگو: «دیدگان خود را [از هر نامحرمی] فرو بندند و پاکدامنی ورزند و زیورهای خود را آشکار نگردانند مگر آنچه که [طبعاً] از آن پیداست. و باید روسری خود را بر گردن خویش [فرو] اندازند، و زیورهایشان را جز برای شوهرانشان یا پدرانشان یا پسرانشان یا کنیزانشان یا پسران شوهرانشان یا برادرانشان یا پسران برادرانشان یا پسران خواهرانشان یا زنان [همکیش] خود یا کنیزانشان یا خدمتکاران مرد که [از زن] بی‌نیازند یا کودکانی که بر عورت‌های زنان وقوف حاصل نکرده‌اند، آشکار نکنند و پاهای خود را [به گونه‌ای به زمین] نکوبند تا آنچه از زینتشان نهفته می‌دارند معلوم گردد. ای مؤمنان، همگی [از مرد و زن] به درگاه خدا توبه کنید، امید که رستگار شوید.

- «غض بصر» به معنای کم کردن و کوتاه کردن نگاه است. این دو آیه دستور نمی‌دهند که چشمان خود را ببندند تا در راه رفتن دچار مشکل شوند! بلکه از چشم‌چرانی منع می‌کند.
- کم کردن و کوتاه نمودن نگاه در برابر نامحرمان آن است که قلمرو نگاه کم شود؛ یعنی اگر انسان در حالت عادی به منطقه‌ی گسترده‌ای نگاه می‌کند، در هنگام روبه‌رو شدن با زنان نامحرم، قلمرو دید خود را کم کند تا گرفتار نگاه حرام نشود؛ به عبارت دیگر از اندام و اعضای که دیدن آنها حرام است، نگاه خویش را برگیرد و از نگاه خود فرو کاهد و خیره نظر نکند.
- زنان نباید زیورهای مخفی خود را برای نامحرمان آشکار سازند. در برخی احادیث اهل بیت (ع) روایت شده که مقصود از زینت مخفی زنان در این آیه، همان گردن‌بند، بازوبند و پای‌بند است. البته این گونه احادیث مصادیق این زیورها را بیان می‌کند، ولی آیه شامل هرگونه زیور مخفی زنان، هم‌چون لباس‌های زینتی می‌شود (که زیر چادر یا زیر لباس عادی قرار می‌گیرد). در احادیث آمده است که مقصود از زیورهای آشکار زنان که پوشاندن آنها لازم نیست، همان دست‌بند، انگشتر و سرمه و مانند آن است و در احادیث دیگر آمده است که مقصود، صورت و دو دست زن است (که لازم نیست پوشانده شود). البته فقهای شیعه در مورد استثنای این امور، اختلاف نظر دارند و لازم است هر زن مکلف در این موارد به فتوای مرجع تقلید خویش مراجعه کند.

- **حُمُر** به معنای پوشش است و معمولاً به چیزی گفته می‌شود که زنان سرخود را با آن می‌پوشانند (مثل مقنعه یا روسری). و **جُیُوب** به معنای یقه‌ی پیراهن است که به آن گریبان گویند و گاهی به معنای قسمت بالای سینه نیز که مجاور آن است، گفته می‌شود. یعنی این آیه دستور می‌دهد که زنان روسری خود را برگریبان خود بیفکنند تا گردن و قسمتی از سینه که معمولاً باز می‌ماند، پوشیده شود.
- در این آیه دوازده مورد استثنا شده‌اند و زنان حق دارند در برابر آنان حجاب خود را رعایت نکنند. این دوازده مورد عبارت‌اند از: شوهر، پدر، پدر شوهر، پسر، پسر شوهر، برادر، پسر برادر، پسر خواهر، زنان (هم کیش)، بردگان (کنیز)، مردان کم خرد که دنباله‌رو خانواده هستند و طالب مسائل شهوانی نیستند و کودکان ناتوان که از امور جنسی زنان آگاهی ندارند.
- مقصود از مردان دنباله‌رو خانواده که میل شهوانی ندارند و زنان می‌توانند در برابر آنان حجاب خود را برگیرند، همان مردان کم‌خرد و سفیه هستند که **احساس جنسی ندارند** و معمولاً خدمتکار دیگران هستند. و یا پیرمردان و افراد خنثی و **خواجه** که میل شهوانی ندارند.
- در این آیه بیان شده بود که زنان با زدن پا به زمین باعث نشوند که زینت‌های آنان آشکار شود و صدای پابند (و خلخال‌ها) به گوش مردان برسد و شهوت آنان تحریک شود. این نکته نهایت باریک بینی و دقت اسلام را نشان می‌دهد. هر چند این مطلب یک مصداق تحریک شهوانی است، اما با الغای خصوصیت می‌توان گفت که زنان لازم است از هر گونه کار **تحریک‌آمیز** در برابر مردان نامحرم خودداری کنند.

يا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ وَ بَنَاتِكَ وَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (احزاب / ۵۹): ای پیامبر، به زنان و دخترانت و به زنان مؤمنان بگو: «پوشش‌های خود را بر خود فروتر گیرند. این برای آنکه شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند [به احتیاط] نزدیکتر است، و خدا آمرزنده مهربان است.

- **جلباب**، به معنای پوششی فراگیر است که بر گرد کل بدن پیچیده می‌شود و لباسی است که تمامی لباس‌های دیگر از جمله **خِمار** (مقنعه) را می‌پوشاند.

و جوب پوشش سر و گردن، بالای سینه و زینت‌های پنهان از آیات استفاده می‌شود. بقیه موارد نیز توسط روایات، به دست می‌آید. احادیثی که بر پوشش دلالت دارد بسیار زیاد بوده و قابل خدشه نمی‌باشند. علاوه بر آیات و روایات، تمامی فقهای اسلامی از همه فرقه‌ها، بر لزوم پوشش زن، اتفاق نظر دارند، گرچه در برخی فروع آن اختلاف نظر وجود دارد.

۲. آیا حجاب، مختص زنان پیامبر بوده است؟

برخی گفته‌اند حجابی که در آیات قرآنی از آن یاد شده **مختص زنان پیامبر** است و بر دیگر زنان مسلمان، پوشش و حجاب لازم نیست. اینان می‌گویند که مخاطب آیات حجاب، زنان رسول خدا (ص) می‌باشند مانند:

○ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ ... وَ إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسَأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ (احزاب / ۵۳): ای کسانی که ایمان آورده‌اید، داخل اتاق‌های پیامبر مشوید، مگر آنکه ... به شما اجازه داده شود...

و چون از زنان [پیامبر] چیزی خواستید از پشت پرده از آنان بخواهید این برای دل‌های شما و دل‌های آنان پاکیزه‌تر است.

پاسخ: بسیاری از آیات، عمومی است و اختصاصی به زنان پیامبر ندارد: مثل آیاتی که پیش از این اشاره شد، از جمله: **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَلزَّوْجِكَ وَ بَنَاتِكَ وَ نِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَٰلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ** (احزاب / ۵۹): ای پیامبر، به زنان و دخترانت و به **زنان مؤمنان** بگو: «پوشش‌های خود را بر خود بیفکنند. این برای آنکه شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند [به احتیاط] نزدیکتر است.

۳. آیا خدا بزرگتر از آن است که زنی را به خاطر چند تار مو به جهنم بفرستد؟

برخی چنین می‌پندارند که خدای بزرگ که همه هستی از آن اوست، به انسان‌ها و بندگانش، مهربان و رحیم است و هیچ‌گاه زنی را به خاطر آشکار بودن چند تار مو یا ... به جهنم نمی‌فرستد. این سخن گرچه صورتی عامیانه دارد، اما در واقع این نکته را مطرح می‌کند که چنین سخت‌گیری‌هایی از سوی خداوند نیست و دیگران، دین خدا را سخت کرده و عرصه حیات را بر بندگان خدا، تنگ کرده‌اند!

پاسخ: این سخن را در مورد تمام احکام دینی می‌توان بر زبان راند یعنی می‌توان گفت خدا انسان را به خاطر ترک چند رکعت نماز، یا چند روز روزه‌خواری، یا چهار تا دروغ، دو تا غیبت، یک بار زنا، صد تومان ربا، چهار دست قمار، به جهنم نمی‌برد. نتیجه این سخن، نوعی اباحی‌گری و لابلالی‌گری در عمل است. آیا این به مسخره گرفتن دین نیست؟ مساله اول، همان تمرد از فرمان خداست نه چند تار مو.

گذشته از آن، مگر قرآن کتاب الهی و سخن خداوند نیست، آیا نباید به سخنانش گوش داد؟! آیا تهدیدهای خداوند در کتابش قابل اعتنا نیست؟

از سوی دیگر، اگر خدای رحیم، زنی را به خاطر عریانی چند تار مو به جهنم نبرد، آیا این زن نباید خواسته مولای خود را محترم بشمارد؟

ب. شبهات درباره حجاب دینی:

دسته دوم از ایرادها با پذیرش دینی بودن پوشش، آن را مورد نقادی قرار می‌دهد و در نتیجه، منطقی بودن و قابل پذیرش بودن آن را زیر سوال می‌برد.

تاریخ حجاب:

حقیقت آن است که تاریخ بشر قبل از میلاد و پس از آن، پوشش زن و مرد را نشان می‌دهد. از کتاب مقدس برمی‌آید، در عهد سلیمان (ع) زنان علاوه بر پوشش بدن، **روبند** به صورت می‌انداختند. در زمان ابراهیم (ع) نیز همین سنت رایج بوده و نامزد اسحاق، ابتدا که اسحاق را دید، برقع (روبند) بر صورت انداخت. در دورهٔ دیانت یهود، پوشش سر و مو در میان زنان عبرانی به گونه‌ای تثبیت شده بود که نشانه‌ای از پاکدامنی و نجابت محسوب می‌شد. به روزگار اشعیاوی نبی، یکی از مصیبتی که اشعیا قوم یهود را بدان مبتلا می‌بیند و بیم مجازات در آن باره دارد، بی‌رنگ شدن این نشانه‌های پاکدامنی است. اشعیا در عبارتی می‌گوید: «خداوند زنان مغرور اورشلیم را نیز محاکمه خواهد کرد. آنان با

عشوه راه می‌روند و النگوهای خود را به صدا درمی‌آورند و با چشمان شهوت‌انگیز در میان جماعت پرسه می‌زنند. خداوند بر سر این زنان بلای گری خواهد فرستاد تا بی‌موشوند. آنان را در نظر همه عریان و رسوا خواهد کرد.^۱»

از دوره پیش از مادها تا آستانه دوره هخامنشی، از خلال پیکره‌های به دست آمده از پیرامون ایران می‌توان نشان داد که تن‌پوشی نزدیک به چادر به خصوص در مناطق غرب ایران (مانند بین‌النهرین و آسیای صغیر) رواج داشته است. از دوره مادها، نقش برجسته کوه‌نگان قابل توجه است که جمعیتی را در حال پرستش نشان می‌دهد که در آن، زنها با پوششی که بر سر دارند، از مردان قابل بازشناسی‌اند، پوششی صرفاً برای سر، که در نمونه‌های دیگر هم دیده می‌شود. زنان ایرانی در دوره‌های مختلف، از مادها، هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان دارای پوشش بوده‌اند. از قطعه فرشی به دست آمده مربوط به دوره هخامنشی برمی‌آید که زنان آن عهد، پارچه شنل‌مانندی روی سر می‌انداخته که حالتی شبیه به چادر داشته است.^۲ در عهد اشکانیان، زنان قیایی تا زانو بر تن می‌کردند با شنلی که بر سر افکنده می‌شد و نیز نقابی داشتند که معمولاً به پس سر می‌آویختند.^۳ شاهنامه نیز پوشش زنان باستان ایران را چنین وصف کرده است:

تهمینہ در برابر رستم می‌گوید:

کس از پرده بیرون ندیدی مرا نه هرگز کس آوا شنیدی مرا

از خلال تاریخ بر می‌آید که برای بیشتر زنان در خاور نزدیک باستان، بین‌النهرین و دنیای یونانی - رومی رسم بر آن بود که سر خود را وقتی از خانه بیرون می‌روند، بپوشانند. در یونان باستان نیز زنانی از طبقات بالا بایست مو و صورت خود را می‌پوشانند و بازتاب این رسم در بسیاری از مجسمه‌های یونانی و به طور کلی هلنی دیده می‌شود. همچنین باید به متنی حقوقی از آشور باستان مربوط به سده ۱۳ م اشاره کرد که در آن، کاربرد حجاب به زنان شریف محدود شده بود و زنان بدکاره از استفاده آن منع شده بودند.

در اروپای شرقی و در میان مسیحیان آسیایی، استفاده از روسری برای زنان در بیشتر قرن‌ها رایج بود و بازمانده آن تا عصر حاضر نیز دیده می‌شود. در اروپا در طی قرون وسطی، برای زنان شوهردار مرسوم آن بود که به عنوان نشانه حجب و حیا، موهای خود را بپوشانند

موارد فوق نشان می‌دهد که تمام انگیزه انسان از پوشش، حفاظت از سرما و گرما یا زیور و خودنمایی نبوده، و حیا و آزر هم یکی از فلسفه‌های پوشش بوده است.

آیا زن غیر از هویت جنسی، هویت دیگری ندارد؟

گاهی گفته می‌شود مساله پوشش که درباره زن طرح شده و تاکید و توصیه فراوان بر آن می‌شود به معنای آن است که زن جز هویت جنسی، شخصیتی دیگر ندارد. و زمانی می‌تواند به هویت واقعی خود برسد که هویت جنسی‌اش را با پوشش حفظ کند.

^۱ اشعیا، ۳: ۱۶-۱۷.

^۲ بنفشه حجازی، زن به ظن تاریخ، ص ۱۱۵

^۳ همان، ص ۱۴۱

پاسخ: دیدگاه فوق، دیدگاهی افراطی و غیرقابل قبول است. حجاب و پوشش تنها یک تکلیف است و نشانه یک خصلت انسانی یعنی عفاف. در کنار این خصلت، ارزش‌های انسانی دیگری از قبیل: دانش، خیرخواهی برای دیگران، بندگی و عبودیت پروردگار و... وجود دارد که برای زن و مرد یکسان است. اگر زنی پوشش کاملی داشت ولی از آگاهی و دانش، بی‌بهره بود، یا به انسان‌ها خیانت می‌ورزید و یا تسلیم حق و حقیقت نبود، یا از مسیر عدالت کناره می‌گرفت، و یا در برابر پروردگار، گرنش نداشت، آیا شخصیت کامل انسانی خود را به دست آورده است؟ قطعاً چنین نیست. اگر کسی پوشش و حجاب را تمام شخصیت زن بداند به خطا رفته است و ارزشی را جایگزین همه ارزش‌های دینی ساخته است. البته این بدان معنا نیست که از حجاب و پوشش، صرف‌نظر کنیم، بلکه بدان معناست که آن را در جایگاه خود بنشانیم.

از طرف دیگر، تاکید اسلام بر پوشش زن، به معنای محدود دانستن هویت او در هویت جنسی نیست همان‌گونه که تاکید بر پرهیز مردان از نگاه آلوده، به معنای هویت جنسی مردان نیست. به جرات می‌توان گفت همان اندازه که بر پوشش زنان تاکید شده، به همان اندازه بر چشم‌پوشی مردان توصیه شده است.